

چهار سال در شهر ماند و اشتغال و اشتغراق او نبوده است مگر در چند چیزها و از جمله امور جهان‌داری و جهان‌گیری باستغراق چند مصلحت خود را مشغول گردانید اول اشتغال سلطان محمد در چند سال که از دهلی طرفی نهضت فرموده در ازدیاد زراعت و افزونی عمارت بوده است و سلطان در ازدهیاد زراعت اسلوبها اختراع میکرد هرچه در ازدیاد زراعت در تصور سلطان میگذاشته و در قلم می آمد انرا اسلوب نام میدهند که اگر ان اسالیب متصوره واقع شدی و خلق را از محاللات لایمکن نمودی از ازدیاد زراعت و حیثیت زراعت جهان پر از نعمتهای گوناگون گشتی و در خزاین گنجها جمع آمدی و چشم چندان شدی که ربع مسکون از کثرت ان چشم بدست آمدی و در معاصمه ازدیاد زراعت دیوانی وضع شد و ان دیوان را دیوان امیر کوهی نام کردند و عهده داران نصب شدند و سی کروه در سی کروه دایره گرد از قیاس گرفتند بشرط آنکه یک باشت زمین در مصافحت چندین کروه بی زراعت نماید و هرچه زراعت شود انرا تبدیل کنند چنانچه حنطه بجای جو کارند و بجای حنطه نیشکر کارند و بجای نیشکر انگور و رطب نهال کفند و فریب صد شقدار در زمین متصوره نصب شد و مطامعان و در ماندگان و بی عاقبتان در آمدند و سگان لک بیکه زمین اکهل مزروع و سگان هزار سوار در زمین اکهل بعد سه سال قبول میکردند و خطها میدادند بوجه انعام که اینچنین طایفه حریص بی عاقبت که زمین اکهل را سنگدل میشدند اسپان تنگ بسات و قباهای زردوزی و کمرهای زر بانته و نقد می یافتند و مالها را چه بر طریق انعام و تلافی و چه در صورت سوندهار که پس هر سه

یک تنگه پنجاه هزار تنگه نقدی بردند و ماله‌ها بهی خوں خود می
 بردند و در مصارف و احتیاج خود صرف میکردند و چون چندان
 زمین اهل که قابلیت زراعت نداشت مزروع نمیدادند منظر سیاست
 می بودند تا در مدت دو مال بتیاس هفتاد اند یک تنگه از خزانه
 بطایفه متکفلان زراعت اهل بوجه سوندهار واصل شد و در مدت
 سه سال هزاره و هدم حصه آنچه متکفل میشدند زراعت نشد که
 اگر سلطان محمد از لشکر کشی تنگه زنده باز آمدی یک آدمی از
 متکفلان زراعت و بُرندگان سوندهار زنده نماندی * و درم اشتغال
 سلطان محمد در آن چندان سال که در دهلی می بود در اعطاء
 و ایثار مغلان گذشت که سال به سال در درآمد زمینان چندین امیران
 ثمن و امیران هزاره و خاتونان و انلیان می رسیدند و کرورها و لکها
 و خلعتها و اسپان تنگه بسمت و سووارید تنگها می یافتند و هر روز
 بجهت هر یکی که می رسیدند ضیافتها می شد و در سه ماه سلطان را
 مشغولی نبود مگر اعطا و ایثار و برسش و نوازش مغلان * و در
 اشتغال سلطان محمد در سنوات مذکور در وضع اسالیب بودی اعفی
 تصورات از دیار مال و حشم و بسیاری زراعت را در قلم آوردی
 و انرا اسلوب نام نهادی و در آن با اطف و قهر همیشه از خلق
 نظر داشتی و شبها و روزها در ترتیب اسالیب گذشتی و در اعمال
 آن چند ها نمودی * و چهارم اشتغال سلطان محمد در آن چند
 سال که در دهلی ساکن بود بر سبیل مبادت در کار هیاست بود
 و بدان سبب بعضی دیارهای مضبوط گشته از تسبب رفاه و آنچه
 مضبوط ماند در آن تخیل و تشمت افتاد و اخبار بغایه و شیطانشان

به جمع سلطان می رسید و در شهر میاست بر مزید میگشت و از
 بهر هر کلمه که بر است و دروغ و بفساد و عنان از شخصی روایت
 میکردند آنکس سیاست می پیوست و چندین خلق را بزخم انبر و
 سوختن آتش کلمات که مستوجب سید است شوند اقرار میکنند
 و چند معتبر مسلمان در تتبع و تفحص اهل سیاست مشغول می بودند
 و خلق را میکشاندند و هر چند که سیاست در شهر بیشتر میشد
 خلق اطراف متذفر تر میگشت و فتنها و بغیها بیشتر می زاد و
 در ملک نقص و نقصان بیشتر بار می آورد و هر گز سیاست میکردند
 او را شریک می نهادند و با چندین فرستاد و درایت و تجربه
 و دانستگی که سلطان محمد داشت باری تعالی بر چنان بادشاهی
 مبصری و جهان پناهی پوشید و همان چیزها که از آن تکفر حشم
 و رعایا که دو بازوی همانی ملک است روی نماید از در وجود
 می آورد و او دیده و دانسته در قلع ملک و دولت خود می کوشید و
 یکی از آنها که تنفر عام باز آورد کثرت سیاست بود و دریم وضع اسباب
 تصویری بوده است که در تصور از ممکنات می نمود و در وقوع لایمکن
 بوده است و هر که اذرا قبول نمی کرد و اگر چه بطمع و خوف متکفل
 می شد در وقوع نمی توانست آورد گشته می شد و در معرض
 سیاست می افتاد و جمله دانایان حیران می شدند و در جریان رضا
 و قدر باری تعالی متعجب می ماندند و پنجم اشتغال سلطان محمد
 در اواخر سنوات مذکور در تربیت و نصب کردن ولایت و مقاطعان
 و عمال در دیوگیر و ولایت سرهت بوده است و چون سلطان محمد
 و بدخواهان ملک و دولت که خود را نیکخواه و مخلص می نمودند

بیچارگی میرسانیدند که در دیوگیر ولایت مرهت برحاطه سرتی
 کارکنان قتلخان غبن فاحشی می کرد و محصول از کرورها را از
 آنها بجزارها باز آمده است و سلطان محمد بجوامع همت در شصت
 و هفت کرور محصول مرهت میران به همت و بر حکم آن تلماسی
 مرهت را چهار شق کرد در یک شق ملک سر در اقدار و دوم شق
 ملک مخلص الملک رسوم شق یوسف بغرا و چهارم شق عزیز
 حمار بد اصل را که شریبان و مجربان بوده اند تعیین کرد و وزارت
 دیوگیر بعماد الملک سردر سلطانی و نیابت وزارت بنهارا و هر که
 اعمال امورات سلطانی متکفل شده بود تعیین فرمود و در بستن موازین
 خراج بر حکم اسلوب و زیادت شدن ادرات اسالیب رزها مشغول
 می بودند و آنان را که انجا نصب می شدند فرمان میداد که اسپر
 صدگان و مهروران و مقاطع گجران و نوبندگان ساکن انجایی که مشاط
 و مقترن شده اند و هر همه مخالف ملک و دولت ما اند که انجا
 مانده اند یکی را از ایشان بر روی زمین زنده نگذار و در آن ملک
 کسانی را بدارند و غم خواری کنند که ایشان بر اسالیب سلطان
 عمل نمایند کرد و از موازین خراج سلطانی تقصی توانند چیست
 و آنچه در ترتیب دیوگیر ولایت مرهت در پیش نخست می
 گذشته بدیشان در دیوگیر می رسید و ایشان هر همه از خرد و
 بزرگ متذکر تر و خایف تر میشدند و در اواخر همین سال که
 ترتیب ولایه و مقطعان و محصول دیوگیر مرتب شد و زوال ملک
 سلطان محمد نزدیک رسید قتلخ خان را بخیل و تبع از دیوگیر بر
 کردند و در شهر آورند و عزیز چهار بد اصل احمد خدیو است برانند از کر

را دهار دارند و تمامی مالوه بدو تفویض کردند و در سیاست
 خود را منج گشتند و از عزل قتلخ خان تمامی مکنه دیوگیر و ولایت
 دست و پا کم کردند و خود را بر شرف هلاک دیدند و این معنی عقلا
 را مقرر بود که خلیق دیوگیر که بر قریز مانده است بواسطه مسلمانی
 و دیانت و عدل و احسان و مهر و شفقت قتلخ خان مانده است و
 انجانیان از هندو و مسلمان از استماع بسیاری سیاست بادشاهی متغیر
 گشتند و بعضی در بند فتنه و شطط شده و لیکن حلاستی خود را از
 وجود قتلخ خان تصور میکنند و می دانند که هر که در پناه اوستی
 اندک از مطونت سیاست سلطان خلاص می یابد و چون قتلخ خان را
 در دهلی آوردند و از خیل خاندان نیکمرد مملکت صفات کسی را
 در آن دیار نگذاشتند مولانا نظام الدین برادر قتلخ خان را که مردی
 سادۀ بی تجربه بود فرمان شد که از بهروج در دیوگیر رفته و تا آنکه
 وزیر دیوگیر و مقلطمان و ولات جدید انجا رسند تو انجا رسیدی
 کار فرمائی حشم و ولایت بعهده مولانا نظام الدین مذاور شد و خزانه
 که از تحصیل متعلقان قتلخ خان در دیوگیر جمع شده بود بسبب
 خرابی راه و پیریشانی مالوه و زمره مقدمان در دهلی آوردن ممکن
 نگشته اثر فرمان شد تا بالای دهاراگیر که بس حصین قلعه ایست
 بیندازن تا بواسطه غیبت قتلخ خان در دیوگیر فتنه نزاع و باغاک
 ظاهر نشود و همان روز که قتلخ خان با خیل و تبع آمد جمله
 و انایان صاحب تجربه بیگ زبان گفتند که دیوگیر چنان از
 دست برفت که بعد ازین هرگز بدست نیاید مگر آنکه خود بادشاه
 انجا برود و چندی گاه سکونت گیرد و آن اقلیم را از سرتانان بنیدد.

ذکر یافتن ملک عزیز حمار بد اصل خطهٔ دهار و مالوه
 و زقتم آن سفله لثیم دران دیار و باز شدن دزهای بغی
 و شطط عام از معاملات آن خبیث ناکس و ناکس زاده

در آخر آن سال که قذغ خان را از دیوگیر در دهلی آوردند
 سلطان محمد عزیز حمار کم اصل را ولایت دهار داد و تمامی مالوه
 بدو تفویض کرد، و چند لک تنگه از جهت آنکه او با قوت و شوکت
 شود در حق او مرحمت شد و در وقت رزان شدن آن بد بغت بی
 سعادت در پرداخت مصالح آن ولایت که بمس طوین و عربض
 است سلطان او را هر چیزی بد راه میکرد و می فرمود دران
 معرض از زبان سلطان بیرون آمد که ای عزیز می بینی که هر طرفی
 چگونه بلغاها پیدا می آید و غذای می زاید و من می شنوم که
 هر که بلغاک میکند از فوت امیر صدگان میکند و میر صدگان از برای
 غصب و غارت یار او می شوند نگاه بلغاکی را بلغاک کردن میسر
 میگردد و تو دانی و امیر صدگان دهار هر کجا میمان ایشان شریرو تنزه
 انگیز بینی چنانچه دانی و توانی دفع کنی تا چنانچه در کارهای
 آن عرصه بد راه شده بفراغ دل آن را به پرداخت توانی رسانید و
 آن خاکسار بچه نیز دهلی به تمشیت تمام رزان شد و با ارزانی
 چند که برودر آمده بودند و مقرب و کار دار او شده بودند در دهار
 رفت و با جهانی اشرف سادر زاد در پرداخت مصالح دهار مشغول
 شد و روزی آن بد اصل زانیه زاده را در خاطر افغان و بقیاس هشتاد

و اند نقر امیران صده و معارف حشم دهار را بگیرانید و ایشان را
گفت که هر بلائی و فتنه که در اطراف می زاید از امیران صده
دیوگیر را علت سیاست نهاده و هر همه را بیکبارگی پیش در
سراگردن زناید و در خاطر ان ززاله تیره روز بگذشت که اگر علت
سیاست امیر صدگی کردن و در دیوگیر و گجرات و اطراف دیگر
هرجا که امیر صده ایست جمله متفر گردند و هر همه بغی و ززند
از تفر و بغی امیر صدگان حشم ملک چگونه برقرار ماند و خبر
کشتن امیر صدگان دهار بعلمت امیر صدگی در دیوگیر و گجرات
رسید و هر کجا که در هر دو دیار امیر صده بود هشیار شد و خود را
گرداورد ساخته بغی و فتنه و شطط گشت و از فعل تباه ان نابکار
نابکار زاده بخرقی بهن بزرگ در ملک افتاد و چون عزیز حمار از
حال سیاست امیر صدگان دهار بیک کرت در بدگی سخت نوشت
سلطان برو خلعت خاص با فرمان مرحمت فرستاد و چون زوال
ملک نزدیک آمده بود و بزرگان و مقربان درگاه را فرمان شد باهر یکی
جانب عزیز نامهای نوازش نویسند و فعل تباه و تباه زاده او
استحسان کنند و سومی او جامه و اسب تذک بست روان دارند و من
که موافق تاریخ فیروز شاهیم هفده سال و سه ماه ملازم درگاه سلطان
محمد بودم و از انعامات و امر و صدقات متواتره او زرها یافته از
مشاهده اوصاف متضاده ان بادشاه که از اعاجیب عالم آخرینش
در وجود آمده بود بهتجیر می ماندم و همه عمر از زبان مبارک او
در باب توهین و تذلیل بد اعلان و سفلیکن و زوالگان و دونان قصها
می شنوادم و در آنچه این قوم کم اصل حرامخوار و گنده نمک و

کافر نعمت و شویر و بد شوشت باشند با دلائی و پوهان ماجراره
 فرمودی و چنان نمودی که باطبع گریه کنده ان بد اصل را از بت
 دشمن تر دارد و مع ذلک می دید که نجبا مطرب بیچه بد اصل را
 پندان برکشید که درجه و از درجات بسیاران از ملوک گذشته و
 گجرات و ملتان و بداول بدو داد و شه پندین نیز حمار و برادر از
 و فیروز حجام و منکا طیانج و مسعود مخار و اندها باضبان و چاندین
 جواهر لقره را بزرگ گردانید و شغاه و انطامها بدیشان تفویض
 فرمود و شیخ بابو نایک بیچه چولهه را قرب ارزانی داشت و
 رتبت و مکانت انچنان لقره را در میان مردم بلند گردانید و بدست
 پیرا مالی که سقله ترین و زانه ترین سفنگان و زنگان هند و سند
 است دیوان وزارت داد و بر سر ملوک و امرا و ولایان و مقطعان
 امرا گردانید و کشتن بازران اندری را که زانه ترین زنگان بود عرصه
 ارده داد و مقبل غنم احدک ایاز را که بصورت و معنی ننگ همه
 نظامان بود ندرت وزارت گسرات که جای خندان کبار و دیوان نام دار
 است بدو حواله فرمود و چگونه تفویض معانظ اشغال و تولیت
 عرصات و ولایات بزرگ بدیلمان و سفنگان دهد که تعجب نماید از
 پادشاهی که از نهایت سرزجی و مهتری همسر جمشید و سوازی
 کیخسرو بدن و از بندگی و چاکری صابطان بنگانه و مغفستان ننگ دارد
 و شاپان خدمت درگاه خود بزرگمهران روزگار جهانی تمسبان همسر را
 نه پسندد و بجماهیر بد اصل شغاه و انطامها دهد و در معاینه تضاد
 اوصاف ان پادشاه که رلی نعمت عالیان و خدایانند پنداریان بود و
 من بیچاره در تعجب مرامیمه دیداشتم و اگر نفریضات اشغال بزرگ

و اقطاعات بزرگ که آن بادشاه بنفکسان و ناکس بچگان ارزانی داشتی و زنا زانگان و ززاله بچگان را سری و سروری دادی و عالمی را محتاج سخن ایشان و جهانی را ذیازمند در ایشان گردانیدی بر دعوی خدائی و در آن ربکم الاعلی زدن او حمل میکنم اعنی چنانکه خدای عز و جل امر و امارت دنیا و ثروت و نعمت دنیا بنفکسان و ززالگان دشمنان خرد میدهد و از عالم لا ابائی از امارت و ثروت و فرمان روائی و فرمان دوزان و سفالگان بریزدگان خود هیچ کس نمیکند و از نهایت بی فبازی کار و بار عالمی بردست یکی ناکس و ناجوانمردی بل که کامری و مشرکی و فرعونی و نمرودی باز میکنداره سلطان محمد هم همچنان کرد و اوصاف بندگی و التزام صفات عبودیت او مانع میشود که چون بانگنماز برآمدی بجستی و ایستاده شدی و تا انزمان ایستاده بودی که بانگنماز تمام شود و بعد از اداء نماز بامداد چندین اوزار خوانندی و چون درون حرم رفتی پیش از خود خواجه سرایان را درون فرستادی تا عورت نامحرم در پرتو شوند که نباید نظر بادشاه بر نامحرمی افتد و شرائط تعظیم قتلغخان که پیش او در عنقوان صبا چیزی خوانده بود چنان محافظت نمودی و مبالغت کردی که هیچ شاگردی را از هیچ استاد میسر نه شود و در فرمان برداری محذومه جهان چنان مطاع و متقاد بودی که قدم از دایره فرمان بیرون نتوانستی آورد من در اوصاف مذکور آن بادشاه را بر بندگی و نیاز صندی او حمل کنم و یا از جمله خدائیدها دانم پس از روی آنکه حقیقت اوصاف آن بادشاه جهان پناه را در آن نمیدوانستم کرد همچین میگویم و همین

می فرمودیم که خدای تعالی سلطان محمد را از عجایب آفرینش در وجود
 آورده بود و همدران ایام که انجمن فعلی خدیوت از ملک عزیز حمار
 زان و بیگنا کرت هشتاد و نه نفر امیر مده دهان را بعالت امیر مدگی
 گردن زد و مقبل نایب و وزیر گجرات با اسپان پایگاه و خزینه که در
 گجرات جمع کرده بود در راه دیهوتی و برود در حضرت می آمد
 چون او در حد دیهوتی و برود رسید امیران صد دیهوتی و برود که
 از سیاحت عزیز حمار هراس خوردند بودند و در بند بگی و نند
 شده بودند بر مقبل نایب و وزیر گجرات زدند و تمامی اسپان و
 خزینه که از می آورد از دست شدند و آنچه سوداگران گجرات از انفسه
 و نفایس و جنس بوهر مقبل نایب و وزیر گجرات می آوردند تمامی
 اسباب را بیاد داده و باز در شهر نهر و اله وقت و جمعیت از منفرد
 گشت را امیران صد دیهوتی و برود از چندان اسپان و اسباب و
 اموال با قوت و شوکت شدند و آتش فتنه برانگیختند و بگی و زدند
 و جمعیت کردند و دنبال کنه ایست گرفتند و از بگی و نند امیران
 صد دیهوتی و برود در تمامی گجرات شور افتاد و آن ولایت به
 و بالا شدن گرفت و در تراخر ماه رمضان سنه خمس و اربعین و
 سیمایه خبر فتنه و بگی امیران صد دیهوتی و برود اندر افتاد
 ایشان با مقبل نایب و وزیر گجرات و غارت شدن اسپان و خزینه و
 انهرام مقبل بدرگاه سلطان محمد در شهر رسید سلطان محمد از خبر
 مذکور که بس فتنه بزرگ زاده بود از پیشه سفد شد و خواست که
 بجهت دفعه این فتنه و شطاط مذکور خود پچان شب گجرات نهضت
 فرماید قتلح خان که بخدمت سلطان حق ارستاد می داشت بدست

موافق تاریخ فیروز شاهي اعلي ضياء پورني بخدشت سلطان پيغام
 فرستاد و عرض داشت کرد که امیران صده دیهویی و برود چه کس
 اند و در کدام محل اند که پادشاه جهان پناه از برای دفع ایشان
 نهضت فرماید و چون تذکر ایشان بواسطه سیاست و بی طریقی
 عزیز حمار خاسته است اگر بشنوند که آیات اعلی درین مهم نهضت
 فرموده است متذکرتر گردند و بگرازند و در هندوانها خزند و
 در دست رواند و از ترس نهضت و خوف سیاست پادشاه امیران
 صده ولایت دیگر هم متذکر گردند و سرخون گیرند فلما اگر مرا که بغده
 و دعا گوی قدیم این حضرت فرمان شود از خاصه انعامات خود که
 از مرحمت پادشاه یافته ام موجود دارم لشکر مرتب کنم و در
 دیهویی و برودیه روم و فنده و شطط ایشان فرمائیم و ان باغیان را رشته
 در گردن کرده چنانچه شهب سلطانی و علیشه کره برادرزاده ظفر خان
 علائی را از بند در بددگی تخت فرستادم ایشان را هم همچنان
 بفرستم و ان عرصه را فراهم از مواف صحیفه مذکور عرض داشت
 قتلخ خان بسمع سلطان رسانید و سلطان را عرضه داشت قتلخ خان
 که متضمن صلاح امور جهانبانی بود موافق مزاج نیفداد و ملتمس
 او را جوابی نفرمود و فرمان داد تا استعداد نهضت زود تر مرتب
 داند و حتم را از دیار نمایند و پیش از رسیدن خبر مذکور سلطان
 شیخ معزالدین پسر بتیخ علاء الدین اجودیهئی را نیابت گجرات
 داده بود درین معروض که عزم نهضت مصمم شد فرمان صادر
 گشت تا شیخ معزالدین مذکور را سه لک تنگه نقد دهند تا او در
 دوسه روز یکم هزار سوار مرتب کند و برابر آیات اعلی بیرون آید و

سلطان نیابت غیبت بادشاه محمد و زمان فیروز شاه السطان را و
 ملک کبیر و احمد اباز را تفویض فرمود و از کوشاک های بیرون بیرون
 آمد در قصبه سلطان پور که پانزده کیلومیتر شهر است نزول فرمود
 و سه چهار روز از رمضان باقی بود همدر سلطان پور وقفه کرد
 و در سلطان پور عروضا داشت عزیز چهار از دهان رسید متضمن آنکه
 امیران صده دیهویی و برزده ننگه کرده اند و بغی وزیده اند و من
 چون بدیشان نزدیک تر بودم حشم دهان را مستعد کردم و از برای
 دفع ناپیرا ننگه ایشان روان شدم سلطان را رفتن عزیز چهار بد اصل
 در دیهویی و برزده بغایت خوش نیامد و ندیشه سلطان زیادت تر
 گشت و فرمود که عزیز طریقه حوب نداند عجب نباشد که از
 دست ان باغیان تلف شود و همدر مذماتب ان خبر رسید که عزیز
 انجا رغبت و مقابل ایشان شد و در وقت صبحاریه دست و پای گم کرد
 و از اسب بیفتاد و در هم و بشخبر شد و ان باغیان او را بگرفتند و به
 بدترین کشتلی بکشتند و ننگه بر ننگه زان و در ان چهار پنج روز شاه
 رمضان که سلطان محمد در قصبه سلطان پور وقفه کرده بود در آخر
 شبی دایمی ضعیف ضیاء برنی را طلب شد و بنده را سلطان فرمود
 که فلان می بینی که چه ننگه می زاید و سرا از چنین ننگه اتغاتی
 نیست اما مردمان خواهند گفت که این همه ننگه از بسیاری
 سیاست کردن سلطان می خیزد و من از گفته سردمان و از ننگه
 خواستن سیاست ترک کردنی نه ام و بعد ان سلطان بنده را فرمود
 که تواریخ بسیار خواند جا می دیدی که با شاهان در چن جرم
 سیاست کرده اند بنده گفت که من بنده در تاریخ کسری خوانده ام

که بادشاه را بادشاهی بی سیاست کردن میسر نشود که اگر بادشاه
 سائس نباشد خدای داند و بعضی که از ثمر متمردان چه بلاها زاید
 و از مطیعان چند هزار فسق و فجور در وجود آید و مقربان از جمشید
 پرسید که سیاست بادشاه در چند جرم پسنذیده است جمشید
 فرمود که در هفت جرم سیاست بادشاه بر محل است و هرچه ازین
 محلهها بگذرد و تجاوز کند در تحال و تشتت افتد و فتنهها زاید و
 زبان ملکی روی نماید * یکی آنکه اگر یکی از دین حق بگردد و
 بران مصرمانند او را سیاست کند * و دوم آنکه هر که یکی را عهد
 از مطیعان بکشد او را هم سیاست کند * و سوم آنکه هر کس ترا زنی
 باشد و او با زن دیگری سفاح کند او را هم سیاست کند * و چهارم
 آنکه هر که با بادشاه عهد اندیشیده و عهد او تحقیق شود او را هم
 سیاست کند * و پنجم آنکه هر که سرغنه بغی شود و بغی را
 مباشرت نماید او را هم سیاست کند * و ششم آنکه هر که از رعیت
 بادشاه یار دشمن و مخالف و همسر بادشاه شود و او را برسانیدن
 خبر و اسلحه و جزان مدد و معاونت کند و مدد و معاونت او محقق
 گردد او را هم سیاست کند * و هفتم آنکه هر که بی فرمانی
 بادشاه کند بیفرمانی که امر او بیفرمانی زبان ملک بادشاه باشد
 نه در بی فرمانیهای دیگر او را هم سیاست کند و درین سیاست
 زبان ملک شرط است زیراچه بندگان خدای هدایرا بیفرمانی
 میکنند بادشاه را که ذایب اوست بیفرمانی کند چه شود اما در
 بی فرمانی که در آن بیفرمانی زبان ملک و دولت بادشاه بار آید
 اگر بادشاه در چنین بیفرمانی سیاست نکند ملک را بباد دهد

و سلطان مرا گفت که درین هفت سیاست از مصطفی صلی الله علیه و سلم در چند سیاست حدیث آمده است و برای پادشاهان چند تعلق دارد من عرض داشت کردم که در سه سیاست چنانکه ازین سیاستهای هفت گانه حدیث مصطفی علیه السلام وارد شده است چنانکه ارتداد و قتل مسلم زنای محصن و چهار سیاست دیگر برای سلاطین و در موافق دیدگی ملوک متعلق است و هم در ذنابۀ نایدۀ مذکور و چه شید مذکور گفته است که پادشاهان که وزیران را گرفته اند و ایشان را بمرتبهایی بزرگ رسانده و ملک و دولت خود بتصرف ایشان گذاشته اند سبب آن است که وزیران در ملوک پادشاهان ضابطها پیدا آورده اند و مستقیم گردانیده که از اعمال آن ضوابط دست پادشاهان در خون هیچ فریده الهیه نمانده است سلطان فرمود سیاستی که چه شید فرموده است آن در اول ازمنه بوده است و درین عهد مردم شیرین و بیفرمانان بسیار پیدا آمده اند و من بزعم و ظن بغی و مذمه و عذر و شر و مکر ایشان را سیاست میکنم و با اندک بیفرمانی که از خالق صادر میشود هم ایشان را میکشم و همچنین سیاست میکنم تا آن دم که یا من تلف شدم و یا خلاق راست ایستد و ترک بغی و بیفرمانی کند و من آن چنان وزیران ندارم که در ملک من ضابطی پیدا آید که مرا دست بخون کسی نباید آورد و نیز من خلاق را از آن سیاست میکنم که خلاق بر من بیکیاری دشمن و مخالف شده است و من چندین سالها خلاق داده ام تا هم کسی مرا مخلص و هواخواه نشود و بعد مزاج خلاق نیکو روشن شده است که دشمن و مخالف منند و از سلطان پور سلطان محمد

بگوچ متواتر در جهت گجرات روان شد و سلطان چون در نهراله
 رسید شیخ معزالدین را با کارکنان دیگر در شهر نهراله فرستاد و
 سلطان نهراله را چپا انداخت و سر در کوه ابهو بر آورد و از آنجا
 دیهوی را برودند دیولت بود سلطان سر لشکری را با بعضی لشکر نامزد
 آن باغیان کرد و آن سر لشکر از کوه ابهو در دیهوی و برودند و رفت و
 با آن باغیان مقابل شد و آن مشططان طاعت نیداروند و بیشتر
 سواران ایشان کشته شدند و دیگران منهزم شدند و زن و بچه پیش
 گرفتند و جانب دیوگیر فرار نمودند و سلطان از کوه ابهو در بهروج
 رفت و از آنجا ملک مقبول نایب وزیر ممالک را با بعضی حشم
 دهلی و امیران صده بهروج و لشکر بهروج متعاقب گریختگان دیهوی
 و برودند نامزد فرموده و ملک مقبول نایب وزیر ممالک در گذاره
 اب فریاد بگریختگان دیهوی و برودند رسید ایشان را بزد و غارت کرد
 و ته و بالا نهاد و زیر و زیر گردانید و پیشتری از آن گریختگان کشته شدند
 و زن و بچه و اسباب ایشان بردست ملک مقبول نایب وزیر اتدک
 و بعضی از آن گریختگان که معروف بودند بر اسپان پشت برهنه
 حوار شدند و بر همان دیو مقدم کوه سالیرو و سایر رفتند و مان دیو ایشان
 را بند کرد و آنچه از نقد و جاس و جواهر و سرورود داشتند تمام از
 ایشان بعتد و شرایشان از گجرات بکلی دفع کرد و ملک مقبول
 نایب وزیر چند روز در کوه فریاد وقفه کرد و بحکم فرمان پیشتری
 امیران صده بهروج را که نامزد بودند بگرفت و بیک دفعه بقتل
 فرا رسانید و اینانکه از زهر تیغ نایب وزیر بجهت بعضی بوسمت
 دیوگیر فرار نمودند و بعضی بر مقدمان گجرات رفتند سلطان محمد

چند گاه در بهروج وقفه فرموده و در تحصیل اموال بهروج و کفایت و گجرات که سالها بر خلق مانده بود تدبیر و تفحص بسیار فرمود و محملان عزیز گماشت و بشدت بسیار مالهایی بسیار حاصل شد و در آن ایام غصه سلطان محمد بر خلق بیشتر شده بود و انتقام در سینه بیشتر رسته و لذا آنرا که در بهروج و کفایت سخنان با نازب گفته بودند یا به چیزی بغا را مدن کرده ایشان را می گرفتند و سیاست میکردند و چندین آدمی از هر جنس سیاست میدیدم و در آنچه سلطان در بهروج توقف فرموده بود زین بنده و پسر میدانگی رکن تهنائیسری که شیران زمانه را پیشوا بودند و شیرتر از شیرین عالم بودند از برای تدبیر و تفحص شیران دیوگیر نامزد شده بودند و پسر تهنائیسری که از اخذش الناس بود در دیوگیر رسید و زین بنده که آن چنان بد بختی کافر صفتی را مسجد الملک می گویند هنوز در راه بود که در میان خلق مسلم دیوگیر چکاچک افتاده بود که دو بد بخت خبیث از برای تدبیر و تفحص و قتل مردم بد خواه آن دیار نامزد شده بودند و یکی را برای العین دیدند و دیگر شنیدند که در راه رسیده باشد که از قضا و قدر باری تعالی سلطان محمد هم در آن نزدیکی دو امیر مسعودی را در دیوگیر فرستاد و برادر قداغ خان را همراهان نوشت که یک هزار و پانصد سوار را از حشم دیوگیر با امیران صدان مسعود کند و در بهروج فرستند و آن هر دو امیران درگاه در دیوگیر رفتند و مولانا نظام الدین برادر قداغ خان بحکم فرمان یک هزار و پانصد سوار دیوگیر را خرچ داد و مستعد گردانید و با امیران صدان معارف با آن دو

امیر که بطلب ایشان آمده بودند بجانب بهروج روان گرد و امیران
 صده دیوگیر بجانب بهروج با سواران تبه خون رفتند چون در اول منزل
 سمت بهروج رسیدند با خود اندیشه کردند که طلب ما از پیش
 تخت از برای قتل است که اگر ما اینجا رویم یکی از ما باز نگردد
 همه امیران صده بصیاست خواهند پیوست و کتکاج مذکور در میان
 خود کردند و فتنه انگیزتند و آن هر دو امیر را که از پیش تخت
 آمده بودند همدر اول منزل بکشتند و از آنجا غوغا کرده بگشتند و در
 در سرای سلطانی در آمدند و مولانا نظام الدین کار فرما را بگرفتند و
 حبس کردند و کار کزان که ایشان بطریق امانت از پیش تخت
 در دیوگیر نصب شده بودند ایشان را بگرفتند و گردن زدند و پسر
 تهماسبی را پاره پاره کردند و از دهراگیر خزینه را فرو بردند و
 مرغ افغان برادر صلت یل افغان را که از امیران صده حشم دیوگیر
 بود سو کردند و بر تخت نشانند و مال و خزینه را بر سوار و پیاده
 انجای قسمت کردند و ولایت مرهت را بنام هر کسی از امیران
 صده کردند و چند مشط فتن اعوان و انصاران افغانان شدند و امیران
 صده دیووی و برونه از ساندیو در دیوگیر رفتند و در دیوگیر فتنه
 بس بزرگ قایم شد و خلق انجائی یار ایشان گشت و چون خبر
 فتنه و بغی امیران دیوگیر بسططان رسید سلطان لشکر بمیار مستعد
 کرد و از بهروج بجانب دیوگیر لشکر کشید و زیادت اعلائی سلطانی
 بوچ متواتر در دیوگیر رسید و حرام خواران و مشططان دیوگیر
 مقابل شدند و بجنگ کردند و سلطان محمد ایشان را بز و
 مهنم گردانید و بیشتر سواران ایشان در حالت مقابله کشته شدند

و منج افغان که سرشده بود و چتر بر گرفته و خود را سلطان گویند
 با مشطانی که اعران و افسار او شده بودند با زن و بچه ایشان بالا
 دهارا گیر رفت و آن باغیان که سرشده بودند در آن قلمه خیزیدند و
 حسن کاکو و مشطان پدر و برادران منج افغان از پیش لشکر
 سلطان بگریختند و در ولایتهای خود رفتند و سکنه دیوگیر از
 مسلمان و هندو لشکری و بازاری نهی و تاراج شدند و سلطان
 عماد الملک مرتیز مشطانی را با بعضی اسرا و لشکر در کلبرکه
 فرستاد و او را فرمود تا هم در کلبرکه نشست کند و ولایت آن
 طرف را در غیبط ارد و گریختگان که از پیش لشکر سلطان فرار
 نموده اند به تتبع و تفحص بدست آرد و شر ایشان دفع گرداند و
 سلطان در دیوگیر وقفه کرد و در کوشکا خاص نزول فرمود و تمامی
 مسلمانان که در دیوگیر بودند در صحبت نوروز کرکن بجانب شهر
 روان کرد و فتح نامه دیوگیر بر سلطان عهد و زمان و بر ملک کبیر و
 احمد ابازا در شهر فرستاد و در شهر طبل شادی زدند و در آنچه
 سلطان را از شهر غیبت شد ایشان مصالح ملکی بپرداخت
 می رسانیدند و خلق بوجوه ایشان معظهر کشته بود و سلطان محمد
 در ترتیب دیوگیر و نراهی ولایت مرهت مشغول بود و ولایات
 پامرا تفویض می فرمود و هنوز کاری از مصالح حشم و ولایت
 نیاورده بود که از گجرات خبر فتنه زبغی طغی کافر نعلی پور
 دیوگیر رسید که آن غلام کفش دوز که بنده صقدر ملک مشطانی
 امیران صده گجرات را با خود یار کرده است و فتنه انگیز شده و بعضی
 مقدمان گجرات یار او شده اند و آن حرام خوار در نهر واله در آمده

و ملک مظفر را که یاری ده شیخ معز الدین گردانیده بودند بکشت و شیخ معز الدین را با کارکنان دیگر گرفتند و بند کردند و طغی حرام زاده حرام خوار با پلنگیان دیگر در کنه‌بیت آمد و کنه‌بیت را غارت گذاید و از کنه‌بیت با جمعیت هندو و مسلمان دریای حصار بهروج آمده است و حصار بهروج را زحمت میدهد و هر روز با درویشان جنگ میکند سلطان محمد بعد استماع خبر ننگه طغی خداوند زاده قوام الدین و ملک جوهر و شیخ برهان بلا اسی ظهور آجیوش را با بعضی لشکر در دیوگیر نصب فرمود و کارهای دیوگیر را ناقص و نیم کاره رها کرد و هرچه تعجیل تراز دیوگیر بر سمت بهروج عزم فرمود و آنچه مسلمانان انجانی در دیوگیر مانده بودند از خور و بزرگ برابر لشکر در بهروج روان کردند و دران ایام غله گران شده بود و خلق لشکر دشواری میدیدند و سکه ضیاء برنی موافق تاریخ فیروز شاهیم هم دران ایام که سلطان محمد از گهٹی ساگون مرود آمد و بکدر منزل سمت بهروج قطع کرد از شهر بخدمت سلطان پیوستم و عرض داشت و خدمتی مبارک بان فتح دیوگیر که خداوند عالم بان شاه نصر و زمان و ملک کبیر و احمد ایاز که از شهر بدست من فرستاده بودند بخدمت سلطان رسانیدم و سلطان مرا بسیار نوازش فرمود و زرّی من در وکاب در دست سلطان می رفتم و سلطان با من حکایت کمان بهیرفت که حکایت بغاۃ در میان افتاد و سلطان مرا گفت که می بینی که امیران صدها حراصخوار چگونه قذنها می نگیزند و اگر من پلک جانب فراهم می ارم و شر ایشان دوع میکنم از طرفی دیگر بلا می انگیزند که اگر من در اول بفرمودم می

که یکبارگی امیران صده دیوگیر و گجرات و بهروج را از میان بردارند
چندین درمادگیها از ایشان مرا پیش نیامدی و همین طغی
حرام خوار را که غلام منست اگر من سیاست فرمودمی یا او را
بیادگار بر بادشاه عدن بفرستادمی این فتنه و بغی از در وجود
نیامدی و من نتوانستم که در بغدادی سلطان عرضه داشت کم که
این همه بلاها و فتنها که از هر چهار طرف می زاید و تنفر عام
روی نموده است از نتیجه کثرت سیاست سلطانی است که اگر
سیاست را چندگاه توقف دارند باشد که فراهمی پیدا آید و از سینه
خواص و عام تنفر کم شود از تغییر مزاج سلطان بترسیم و سخن
منکور عرضداشت کردن نتوانستم و باخود گفتم با چه حکمت است
که همان چیزی که واسطه خرابی و ابتری ملک گشته است در سینه
سلطان محمد از برای فراهمی والذیلمی ملک و دولت جلوه نمیکند
و سلطان محمد کوچ بکوچ در بهروج رسید و بر گزاره آب نرید که زیر
بهروج می رود با لشکر نزول فرمود و طغی حرام خوار چون شنید
که ایات اعلیٰ نزدیک بهروج رسید ترک بهروج داد و با جمعیت
بناکیدان که بر گرد آمده بودند پیش از سید ~~...~~ آمدند و سلطان
محمد هم از گزاره نرید ملک یوسف بغرا را سر لشکر کرد و
بقیاس دو هزار سوار نامزد او فرمود و او را با چند امرای دیگر در
کنهایست فرستاد او در هر چهار پنج روز لشکر کشیده در حد کنهایست
رسید و با طغی مقابل شد از قضا و قدر باری تعالی ملک یوسف
بغرا با چند نفر دیگر از بغا شہید شد و لشکر مغربم بگشته باز در
بهروج رسید و چون خبر شهادت ملک یوسف بغرا و انہزام لشکر

به سلطان رسیدن در زمان از آب عبور کرد و دو سه روز در بهروج ساخته
 شد و هرچه زود تر طرف کنه‌ایست عزیمت فرمود و طغی را چون معلوم
 شد که سلطان در کنه‌ایست می‌رسد از کنه‌ایست بگریخت و در اسلول
 رفت و سلطان از راه کنه‌ایست بگشت و راه اسلول گرفت و طغی کافر
 نعمت شدید که زیادت اعلیٰ در اسلول می رسد از آنجا هم فرار کرد و
 در نهر روانه رفت و پیش از آنکه سلطان از بهروج عزم فرماید طغی
 حرام‌خوار شیخ معز الدین را و کارکنان دیگر را که با او گرفته بود بقتل
 رسانید و مولف میگوید که سران ذکر طغی کردن از نزالت و مخالفت او
 در تاریخ نیروی شاهی که باخدار و آثار سلاطین و بزرگان دولت مشحون و
 مملو است دشوار می آید که بفویسم که طغی چگونه خود را در مقابل
 سلطان با چند سوار معدود نمودار میکرد و بر طریق بردگان در مقابل
 هر نوجی پیدا می آمده و در زمان می گریخت و نمودار آن سفله
 ماورن با لشکر سلطان بمعنی بدست مذکور می بایست * بدست *
 مکس را کی توان کشتن بشمشیر * چگونه پشه را سیلی زند شیر
 و سلطان چون در اسلول رسید بقیاس یکماه کم یا بیش بسبب
 لغری امپان لشکر ~~زول~~ بارانهای متواتر در اسلول وقفه فرمود و
 بعد چند گاه که بارانهای متواتر می بارید از نهر روانه خبر آوردند که
 طغی وند از نرنا با چند سواری که بگرد از آمده بود از نهر روانه بیرون
 آمده است و بر سمت اسلول راند و در قصبه کوزه فروز آمده است
 سلطان محمد در عین باریدن باران از اسلول بیرون آمد و مویم و
 چهارم روز در حوالی قصبه کوزه بتی که آنجا طغی بود رسید و روز
 دوم سلطان بالشکر از آمده جانب آن حرام خوار راند و چون حرام

خواران را نظر بر لشکر سلطان افغان هر همه شراب خوردند و مست شدند و سوارى صدى از میان ایشان بر طريق فدائیان براران جانرا بر کف دست نهاده و تیغها برهنه بر دست گرفته در فوج خاص در آمدند و از فوج خاص پیدان بر ایشان راندند و آن مستان بی معادت طاقت پیدان سلطان نیارزدند و پس پشت فوج خاص شدند و در میان درختان اینوه در رفتند و منهنم کشند و بر مست نهرواله فرار نمودند و چند نفر مشط با تمامه بی نگاه ایشان بدست افتاد و بقیاس چهار صد پانصد نفر از تر و خشک که از نگاه بغاۃ اسپر لشکر اسلام گشت همه را بزر تیغ آوردند و سلطان محمد پسر ملک یوسف بغرا را اشکردان و در تعاقب آن گریختگان بر سمت نهرواله نامزد فرمود شب در آمده بود و بیگانه شد پسر ملک یوسف با لشکر در میان راه فرود آمد و در خواب شدند و طغی با آن چند سوار گریخته نهر نهرواله آمد خیل و تبع آن باغیان را از نهرواله بیرون آورد و در کثرت براهی رفت و چند روزی بماند و برای مهرب از رای کرنال استظهار نامه اریند و در کرنال رفت و از آنجا در تهیه و دسریده رفت و در پنه ایشان افغان و سلطان بعد از دو سه روز در نهرواله آمد و در چوتره حوض سهیلنگ نزول فرمود و در پرداخت مصالح ولایت گجرات مشغول شد و مهندسان و رنگان و مهندگان گجرات در بندگی درگاه در می آمدند و خدمتها می آوردند و جامه و انعام می یافتند چنانکه در مدت نزدیک خلاق فراهم آمد و از نشتت و از تفرق برست و رعایا از غصب و فارت طغالا خلاص شد و چند نفر بلغاکی معروف از طغی جدا شدند

و ابرزانه مهذل و تپیری رفتند و در حمایت او ابقادند و رانه مهذل و تپیری ایشان را بکشت و مرهای ایشان در بندگی درگاه فرستاد و زن و بچه را اسباب ایشان را غور گرفت و از پیش تخت در باب او جنامه و انعام و زربنده مرحمت شد و آن رانه مستظهر گشته بدرگاه آمد و سلطان در چو ترة سه سیانگ در توتیب و فراهمی ولایت مشغول بود میخواست که در نهر رانه هر آید که از دیوگیر خبر رسید که حسن کانکو و دیگر باغیان و مشططان که در روز محاربه از پیش لشکر سلطان گریخته بودند بر عمان الملک زدند و عمان الملک کشته شد و لشکر او متفرق گشت و خداوند زاده قوام الدین و ملک جوهر و ظهر الجیوش از دیوگیر راه دهار گرفتند و حسن کانکو در دیوگیر آمد و چتر بر گرفت و ازانکه از توس لشکر سلطان بالای دهارا گیر مانده بودند فرود آمدند و در دیوگیر فتنه بزرگ قایم شد و سلطان محمد از استماع خبر مذکور متعجب خاطر گشت و نیکو دانست که خلق کلی متغیر گشت و جای اصلاح نموند و در امور ملکی استقامت برخاست و زوال ملک نزدیک رسید و در آن چند ماه که سلطان در نهر رانه ماند میخواست نمی شد و سلطان بر نیت فرستادن دیوگیر احمد ایاز و ملک بهرام غزنوی و امیر قبتعه امیر مهان را را لشکر از دهلی طلبید و ایشان ساخته و مستعد شده از شهر در درگاه آمدند و بعد از آن خبر رسید که بر حسن کانکو در دیوگیر جمعیت بسیار گرد آمده است سلطان را فرستادن احمد ایاز و ملک بهرام غزنوی در امیر قبتعه جانش دیوگیر مصلحت نیفتاد و سلطان مهم دیوگیر را ترک داد و فرمود که گجرات را خلاص کنم و کرنال

را بگیرم و طفلی حرام خوار را بر اندازم نگاه جانسپ دیوگیر لشکر
 کشم و در پمس مرا از زادن پریشانی و خدشه در خاطر نیفتند توانم
 که بمران باغیان و مشططان دیوگیر را بکلی بر اندازم و برین رای
 سلطان محمد مهم کرنال و قلع کنگار را مقدم داشت و مقدمان
 دیوگیر که از دیوگیر به سلطان آمده بودند بواسطه آنکه مهم دیوگیر در
 توقف افتاد بگان و درگان یکجا می شدند و باز در دیوگیر می رفتند
 و سلطان را از استیلاء مشططان دیوگیر و از آنچه دیوگیر از دست
 رفت انتقامی تمام زوی نمود و در آن ایام که سلطان محمد از رفتن
 دیوگیر منقسم خاطر می بود روزی منکه مولف تاریخ فیروزشاهی ام
 در پیش تخت طلب شدم و سلطان این ضعیف را میگفت که
 ملک ما مریض گشت و بهر تدابری مرض نپذیرد و چنانکه طبیب
 اگر خزاع علاج میکند تب زیادتت میشود و اگر در تدابری تب
 جهد می نمایند سده می خیزد در ملک من همیشه مریض پیدا
 آمده است که اگر یکطرف فراهم می ارم طرف دیگر پریشان
 می شود و اگر جانبی استمالت میکنم جای دیگر ابتر میگردد
 و مرا فرمود که بادشاهان مقدم در این امراض ملکی چه فرمودند
 بنده عرض داشت که در کتب تواریخ عالجهی که بادشاهان
 متقدم امراض ملکی را کرده اند باذواع نوشته اند بعضی سلاطین
 چون دیده اند که اعتماد رعایای ملک از ایشان خاسته است
 تنفر عام بار آورده درینصورت دست از جهانبدنی برداشته اند و به
 از پهران شایسته هم در حیات خود بادشاهی تفویض فرمودند
 خود در گوشه در دار السلطنت بمشغولی که در آن مامت و ممالک

باز نیارد مشغول گشته بمجالست چند ندیم دل کشائی کفایت
 نموده و پیش از احوال جهانداری استکشافی نکرده و بعضی از
 مرضی که تغیر تمام باز می آرد بیکبارگی خود را بشکار و سماع و
 شراب مشغول گردانیده اند و امور کلی و جزئی و حل و عقد و
 قبض و بسط ممالک بوزرا و مقربان و اموان و انصار ملک سپرده و
 تدبیر و تفحص و تحکم و باز پرس ترک داده و اینچنین دروائی که
 اگر خالق را مصلحتی نماید و بادشاه بانضمام کشیدن مشهور و
 معروف نباشد مرض ملکی علاج پذیر میشود و از جمله امراض ملکی
 یکت مرض بزرگ و مهلک تغیر خواص و عوام ممالک و فاعتمادی
 عامه رعایاست سلطان جواد فرمود که من میخواستم که اگر کارهای
 ممالک من چنانچه خواست دل من است فراهم آید ممالک
 دهنی را بدین حد که من اعنی بادشاه عهد و زمان فیروزشاه السلطان
 و ملک کبیر و احمد ایاز پپسارم و من در خانه که بعد دوم فاما درین
 ایام من از خلق از رده شدم و خلق از من زار گرفتند و خالق بر
 مزاج من واقف گشتند و من بر عجز و بجز خالق وقوف یافتم هر
 علاجی که بکنم دوا پذیر نبود و علاج من در باب بانجیان و بیفرمانان
 و مخالفان و بد خواهان تیغ است و من سیاست را در کار
 میدانم و تیغ میزنم تا بدره یا پالت آید و هر چند خلق مخالفان
 بیشتر خواهند کرد من سیاست بیشتر خواهم کرد و در جمله چون
 سلطان محمد از مهم دیوگیر دست داشت و در مصالح گجرات
 مشغول گشت به بشکال هم در گجرات گذرانید یک بشکال سلطان
 را در منزل با تیری گذشت و در آن بشکال سلطان در تربیت

ولایت گجرات و امتداد حشم مشغول بود و دریم بشکل سلطان را در نزدیکی حصار کرنال گذشت و چون مقدم کرنال شدت مهاجر قاهره و اهدیت جیوش متکثره معاینه کرد خواست که طغی حرام خوار را زنده گرفته تسلیم نماید طغی را چون ازین سر معلوم شد از انجا بگریخت و در تنه رفت و بر جام تنه پیوست و بعد گذشتن بشکل سلطان کرنال را بگرفت و سواحل و جزایر آن جانب در غبط درآمد و وانگن و مقدمین بدرگاه آمدند و مطیع و منقاد شدند و جامها و انعام ها یافتند و در کرنال مهتبه از پیش تخت منصرف شد و کهنکار و رانده کرنال را گرفته بدرگاه آوردند و آن ولایت جمله مضبوط گشت و سریم بشکل سلطان محمد را در کوندل گذشت و این کوندل موضعی است بر سمت تنه سورمرگان و مزبله و در کوندل سلطان مریض گشت و تب مزاحم شد و چندی گاه در آن زحمت متوقف ماند و پیش از آنکه سلطان در کوندل آید و اقامت فرماید خبر نقل ملک کبیر از دهلی رسید و از خبر نقل او سلطان منقسم دل گشت و هم از اشکر احمد ایاز و ملک مقبول نائب وزیر ممالک را از برای پرداخت مصالح دارالملک دهلی در دهلی فرستاد و از دهلی خداوند زاده و مخدوم زاده و بعضی مشایخ و علما و اکابر و معارف و حرمهای ملوک و امرا و سوار و پیاده سلطان محمد در کوندل طالب فرمود و هر که طلب شده بود با جمعیت سوار و پیاده با تجملی تمام در کوندل بدرگاه پیوستند و بخدمت سلطان جمعیت بسیار گرد آمد و اشکرها مستعد شد و از دیوبالپور و ملتان و اوجه و سیوسقان بجزرها رسید و سلطان

محمد از زحمات صحت یافت و با تمامی لشکر از کوندل در تدارک
 آب سغد در آمد و باهستگی و سکونت با لشکر و پیدان از آب سغد
 عبور کرد التون بهادر با چهار پنجم هزار سوار مغل فرستاده امیر فرغ
 بساطان پیوست و سلطان در باب التون بهادر و لشکری که با او آمده
 سلطان آمده بودند مرحمتها کرد و انعامهایی فراوان داد و از اینجا
 سلطان با لشکری که در بسیاری همچو مور و صلخ لب آب سغد
 گرفته بر سمت تته عزم فرمود و در قلع و قمع سومرکان و طغی حرام
 خوار که در پناه ایشان افتاده بود بکوچ متواتر روان شد .

ذکر عود مرض سلطان محمد و نقل کردن دران مرض

و چون سلطان محمد با جمعیتهای بی اندازه بر سمت تته
 روان شد و سی کروزه تته رسید روز عاشورا بود سلطان بوزه داشت
 و بوقت افطار ماهی خورد و خوردن ماهی موافق مزاج نیستاد و
 زحمت سلطان عود کرد و باز تب مزاحم گشت و با آن زحمت هم
 سلطان در کشتی سوار شد و دویم و سوم روز عاشورا متواتر کوچ کرد
 و در چهارده گروه تته نزل فرمود و لشکر سلطان مستعد شد که اگر
 فرمان شدی در یکرز تته و سومرکان تته و طغی حرام خوار را
 با ایشان دیگر زیر پای می مائیدند و نیست و نیست می کردند
 و تته و بالا می نهادند فاما تدبیر بندگان با تقدیر باری تعالی باز
 نمی خواند

• بیت •

• شه درین تدبیر و آگه نی که تقدیر خدا
 صغحه تدبیر را خط مشیت در کشید •

و هم در آن در سه روز که در چهارده کررهی تنه مقام شده بود
 زحمت بر سلطان محمد زور آورد و از غلبه زحمت سلطان خلق
 لشکر در حیرت شد و میان خلق چکا چک افتاد و مردمان بسبب
 آنکه با زن و بچه و فرزند هزار کرره از دهلی در افتاده در حیرت شد
 و بدشمنان نزدیک رسیده و در صحرا و بیابان نزول کرده محزون و
 مغموم گشتند و راه گریز و طریقه باز گشت خود نمیدیدند دست از
 جان خود بکشند و از نقل سلطان محمد هلاک خود را در اندیشه
 تجارب میدیدند و در بیست و یکم از ماه محرم حنة اثنی رخصمین
 و سبعة اثة سلطان سعید شهید محمد بن تغلق شاه طاب ثراه در چهارده
 کررهی تنه بر کنار آب سند از دار غذا بدار بقا رحمت گزید و بجوار
 رحمت رب العالمین پیوسته و آن جهان پناه جهانگیر از تخت گاه
 بادشاهی در میان تختة چوب خفت و از مسند او الامری امیر
 خالت شد

• بیت •

سر الپ ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون
 ببرد اما بخاک اندر ترن الپ ارسلان بینی
 امیرانی که بر قصرش هزاران پاسبان بودی
 کنون بر قبه گورش کلغان پاسبان بینی

پرده تاری میکند بر طاق کسری عفتوت
 بوم نویت میزند بر قلعه افراسیاب

ای داد از دعوت چرخ بیونا و فریاد از روزگار بر جفا که شاه
 جهان پناه و جهان بانان انجم سپاه را بر خاک مذات میان چهار

گور را میبازد و سلطان شرق و غرب را بزیر رحمت خواری
می پمفندند

• بیت •
 مایه زهر است شرب عالم را • میوه مرگست تخم ادم را
 ای حریف علم قدم در نه • کم زن این عالم کم از کم را
 صبح محشر دمید ما در خواب • بانگ زن خفتگان عالم را
 هان که فرش غذا بگسندند • و نور این بساط خرم را
 رنجیز است خیز باز شکاف • محف ایوان طاق طارم را
 شه محمد بخفت در دل خاک • نینگون کن لباس ماتم را
 پس بدست خروش بر تن دهر • خاک زن این قدامی معام را
 خلق و اشکراز مردن سلطان عالم پناه محمد بن تغلق شاه در میان
 دشمنان و مخالفان و مغلان و سومرکان در صحرا و دشت افتاده
 حیران و متحیر بماندند و دست از جان خرد بشستند و هر همه از
 خود و بزرگ بنماز و دعا و نضوع و مسکینت و بیچارگی مشغول
 گشتند و حیران و سراسیمه گشته در چشم جانب اسما داشتند
 و جاهیز لشکر بداء یا ذلیل المتحرین و یا غیاث المستغثین ورد
 زبان زمان گشت •

سلطان العصر و الزمان الوائق بنصرت الرحمان فیروز شاه السلطان

صدر صدور جهان سید جلال الدین کرمینبی - شاهزاده فیروز
 باریک - شاهزاده مبارکخان - شاهزاده ظفر خان چهار پهر ا
 در محل شاهزادگان بودند - فتح خان پسر فیروز خان اعنی سلطان
 مجید - ملک ابراهیم نایب باریک برادر سلطان - محمد خان
 شاهزاده - خان جهان وزیر ممالک - قنار خان ملایه الرحمة و الغفران -
 ملک قطب الدین برادر سلطان - ملک شرف الملک - سیف الملک
 امیر شکار میمنه - شیر خان ملک محمود بک - ملک امان الملک
 بشیر سلطان - ملک دهان امیر شکار میمنه - دار الملک خواهر زاده
 سلطان محمد - ملک امیر معظم امیر احمد اقبال - ملک کامران
 پسر قنار خان - امیر قبتغه امیر مهران - ملک نظام الملک نایب
 وزیر ممالک - ملک معین الملک عین الدین عمر نایب سلطان
 و نایب عارضه بندگان - امیر حسین پسر امیر احمد اقبال انیس
 سلطان - ملک قبول قران خوان امیر مجلس - ملک قمر سرچندار
 سلطان - ملک شرق سر ملحد او میسنه - ملک تاج اختیار سر ملحد او میمنه -
 ظفر خان نایب وزیر گجرات - ملک فخر الدین دولتیار سر جامدار
 میسنه - ملک محمد دملان سر جامدار میمنه - ملک بدر الدین پسر
 ملک دولتشه آخر بک - ملک فخر الدین ارامنه جنگ - ملک
 جلال الدین دودھتی قیریک - الپخان پسر قتلخان موخوم - ملک
 یوهان الدین قاضی شه خاص حاجب مقطع دیبالپور - ملک میمنه

الحجاب خواجه معروف - ملک خالد ذایب سید الحجاب - سید رسو
 سید معز الدین مرحوم - ملک عز الدین حاجی دبیر - ملک ابراهیم
 پسر تدار خان بعد از نسبت مقطع ملک ملتان شد - ملک
 ذایب ملتان - ملک داؤد دبیر والی جالور - بندگان که بزرگ
 بودند چون - ملک شاهین - و ملک قبول - توربانند و غیر ایشان •

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وآله اجمعين
و علم تسلما كثيرا كثيرا چنین گوید دعا گوی مسلمانان ضیای
برفی که در بیست و چهارم ماه محرم سنة اثنی و خمسين و سبع
مائة سلطان العهد و الزمان المخصوص بعذایة الرحمان ابو السظفر
فیروز شاه السلطان خلد الله ملكه و سلطانه و اعلى امره رشائه
باجتماع و استحقاق و استخلاف در حدود تنه كذارة اب سند بهنگام
مراجعة لشکر بر سریر سلطنت جاوس فرمود و از جلوس او
جانیهای از تن رانده در حینهای مردمان باز آمد و در ماندگی و
حیرانی خلق و لشکر بسکون و قرار مبدل گشت و عامه خلائق از
استیلاء مغلان و غلبه دزدان تنه خلاص یافتند و از غارت رهبران
بجستند و ایمن گشته دنبال ربابت اعلای بادشاه عهد و زمان روان
شدند و صدکه موافق تاریخ فیروز شاخیم و اخبار و آثار جلوس
جهانبانی و جهانگیری و مکارم اخلاق و محاسن اوصاف بادشاهانه
سلطان العهد و الزمان فیروز شاه السلطان خلد الله ملكه و سلطانه
انچه در مدت شش سال معاینه کرده ام در پانزده مقدمه آورده و در

سخت‌هاست دیگر اگر زنده مانم فرد مقدمه دیگر بر مقدمات مذکور بر حکم مشاهده زیادت کم تا درین تاریخ صد و یک مقدمه را اخبار و آثار محامد و مآثر سلطانی فیروز شاهی مذکور شود و الا هر که توفیق یابد مآثر و محامد جهانداری و کثرت خیرات و حسنات فیروز شاهی در قلم خواهد آورد •

فهرست بزرده مقدمه که از اخبار و آثار و مآثر و

محامد سلطانی فیروز شاهی در تاریخ فیروز شاهی

الی یومنا مسطور شده است برین جمله است •

مقدمه اول کیفیت جلوس پادشاه عهد و زمان فیروز شاه السلطان •

مقدمه دوم در روان شدن رایات اعلائی خدایگان فیروز شاهی از

سیوهستان و رسیدن در دار المنک دهلی •

مقدمه سوم در اوصاف همذیه و اخلاق حمیده سلطان فیروز شاه •

مقدمه چهارم در بیان کثرت ادارات و انعامات که در عهد همایون

مسلم داشت •

مقدمه پنجم در بیان عمارت عهد همایون •

مقدمه ششم در بیان کافتن جویهای بسیار در عهد همایون •

مقدمه هفتم در بیان استقامت ضوابط مالکی در عهد همایون

فیروز شاهی •

مقدمه هشتم در ایران فتح لکنوتی •

مقدمه نهم در آنکه در کورت از حضرت امیر المؤمنین بر خدایگان

عالم پناه در مدت نزدیک منشور و خلعت رسید •

مقدمه دهم در بیان میالغت فرمودن خدایند عالم در باب شکر •

مقدمه یازدهم در بیان آنکه در عهد همایون ساططنی فیروز شاهی
مراحمیت در آمد مغل چنگیز خانی درج شده است *

مقدمه اول جلوس بادشاه عهد و زمان فیروز شاه السلطان و خلاص یافتن مسلمانان و زن بچه ایشان از شر مغلان و مفسدان تشنه

این جاوس باتفاق و اختیار مقربان و بزرگان و معتبران
ممالک هند و سنند است که سلطان مغفور محمد بن تغلق شاه
بچندین سال در حیات خود سه کس را از مقربان درگاه خود
برگزیده بود و مرتبه ایشان از مراتب کن ملوک و امرا و اعوان
و انصار درگاه خود بلند گردانیده و در معرض وای عهد سلطنت و
استحقاق بادشاهی خود داشته و در عرضه داشت امیر المؤمنین
خلیفه مصر ذکر هر سه کس کرده و از ایشان علمیده عرضه داشته
در حضرت خلاصت نویسنده و از آن جمله یکی ملک قبول خلیفتی
بود که هم در حیات سلطان محمد بن تغلق شاه بجوار رحمت حق
پیوست و درم احمد نیز بود که در باب او من که مولفم و چندین
مقربان دیگر بارها از خدمت سلطان محمد شنیده بودیم که احمد
جای مرانده شده است و عمر او از هفتاد گذشته بهشتاد نزدیک
رسیده و گام زدن و اسب سوار شدن نمی تواند و از جای ماندگی
او مصالح دیوان وزارت مهمل می ماند وقت از پرداخت امور
ملکی گذشته است که اگر از گوشه گرد و در خانقاه شیخ نظام الدین
نشیند و دنبال کار اخروا شود حرمت او در میان خلق بماند و مرا

این معنی بر روی او گفتن شرم می آید اگر همین این التماس
 کند بهتر باشد و من دیوان وزارت عهد کسانى کنم که مصالح دیوانی
 محمل نماید و سوم از برگزیدگان سلطان محمد سلطان العهد و الزمان
 فیروز شاه السلطان خاندان ملکه و سلطانیه بود که هم عم زاده سلطان
 محمد است و هم سلطان محمد را در باب او نظر استخلاف بوده
 است و در ایامی که سلطان محمد در لشکر مریض شد و مرض
 سلطان استخوان گرفت خداوند عالم سلطان محمد را تداری بسیار
 کرد خدمت و شفقت و حق گذاری دای نعمت بسیار بجای آورد
 و سلطان محمد از پادشاه عهد و زمان فیروز شاه السلطان خاندان
 ملکه و سلطانیه بغایت راضی گشت و شفقتی که در قدیم الایام در
 باب خداوند عالم داشت یکی به هزار کرد و خداوند عالم را مستخاف
 خود گردانید و در محلی که کار سلطان محمد در تالیچه رسید جمله
 وصایای ملکی در باب خداوند عالم ارزنی داشت و بتخصیص رلیعهد
 خود کرد از یک و در روزی که در کنار آب سدن نزدیک تده سلطان محمد
 بجزار رحمت ارحم الراحمین پیوست و در لشکر شور و شغب خاصست
 نزدیک شد که خلق و لشکر بایکدیگر در افتد و دهکراں و تانهای مردمان
 را غارت کنند و زنان و کنیزگان مردمان را بر بایزد دو روز لشکر را هم
 دران مقام که سلطان رحلت کرد توقف انداز و از خوف مزاحمت
 منزل نرسیده و تهمیان که از خبر نقل سلطان غالب و چیره گشته
 بودند و دهکراں لشکر در حکایت غارت مال و اسبان و زن و بچه
 مردمان شده و ساخته پر مستعد نظر در بر آمدن غوغا داشته خلق
 لشکر حیوان و متحیر مانده و دران هول و شورش در هنگام باز آوردن

پیلان از گذاره دوم آب دو سه پیل غرق شد و از ترس فتنه و شوفا و
 غارت شدن زن و بچه در آن دو سه روز نان و آب در زیر حلق خلق
 فرو نمیزفت و از مشاهده نقل حلقان و بی هنجاری و ابتیری خلق
 لشکر مغلان فرستاده امیر فرغن در بند در افتاد شدند و در میان
 ایشان کنگاج شدن گرفت و پیش ازان که خداوند عالم بر تخت
 بادشاهی جلوس فرماید بانفاق اکابر ملوک القون بهادر و امیران
 هزاره و صده و سوزانی را که برابر ایشان بعد از لشکر سلطان محمد
 از امیر فرغن آمده بودند باندازه مرتبه هر یکی را جامه و انعامات
 داد و ایشان را اجازت مراجعت فرمود و از برای آن که در لشکر
 غوغا بر نیارند مغلان را فرمود که پیش ازان که لشکر سلطانی کوچ
 کند ایشان از لشکر بیرون آیند و دور تر بروند و از اینجا هر چه زود تر
 طرف ولایت خود مراجعت کنند و مغلان دور دور از لشکر جدا
 شدند و دور تر رفتند و فرود آمدند و در آن معرض که خلق از هول
 و هیبت غصب و غارت متحیر مانده بودند نوزد گرگن داماد
 ترمی شیرین که سالها در پرورش سلطان محمد انعامات و اکرامات
 می یافت کافر نعمتی و زندقه و از لشکر اسلام بقاقت و با خیل و
 تبع خود بر مغلان رفت و فتنه انگیزت و مغلان را اغوا کرد و ایشان
 را نمود که لشکر بادشاه از نقل بادشاه بی سرو سامان شده است
 و دلهای هر همه پریشان گشته و از دوری تختگاه دهلی خرد و بزرگ
 و حوار و پیاده دست و پای کم کرده اند و دو روز گذشت که کسی
 بر تخت نه نشسته که خلق را فراهم آرد و من که مزاج دان ایشانم
 یار شما شده ام و فردا لشکر کوچ خواهد کرد و ازانکه بادشاهی

جلوس نکرده است بوقت کوچ هر کسی بی ترتیب و بی هنجار
 روان خواهند شد در عین کوچ ما بر لشکر بزنیم و خزانه و عورات
 را غارت بکنیم و خداوند زنده و خواهر مهتر سلطان محمد با حره‌های
 سلوک یکجا می‌رود و اگر توانیم برایشان اذیت رسانیم و نو روز کرگن
 کافر بچه کافر نعمت با آن مغلان یار گشته بانواع ترغیب می‌کند و با
 ایشان گفست که چندین جنق بر نشان خاطر ابتر شده را با زن و بچه
 و مال و اسباب فراوان و بادشاه از سر ایشان زنده و ایشان در صحرا
 و دشت افتاده و از دار الملک اسلام بجزار کرده جدا مانده بار دیگر
 نخواهیم یافت و آن مغلان جدا فرود آمده را سخن نو روز کرگن مسطط
 بارر افتاد و هر همه یک دل شدند و اتفاق در افتاد مصمم کردند
 بعد از حوم روز از نقل سلطان محمد لشکر از چهارده گروهی تهیه بر
 سمت سمرستان مراجعت کرد و هر طائفه از لشکر از بی سری و
 بی هنجاری و بی طریقی کوچ کردند و در راه بی ترتیب می‌رفتند
 کسی بکسی نمی پرداخت و یکی گفت دیگری نمی شنید و بر
 طریق کاروانیان غافل خدمت سمرستان گرفته روان شده بودند و هم
 چنین که یک در کوزه از فرود گاه پیشتر رفتند مغلان مستعد غارت
 شده از پیش در آمدند و مفسدان تهیه از پس تعاقب کردند و از
 هر جانبی از مردم شور و شغب بر آمد و هانی و هونی معذب اندک و
 مغلان دخت در غارت او بختند و هر چه از زدان و کتیزگان و اسب و ستور
 و سوار و رخت و اشیای که پیشتر از لشکر شده می رفتند بر بودند
 و نزدیک شد که حره‌ها غارت کنند و خزینه را با اشتران ببرند و
 دهکوان لشکر که منتظر غوغا بودند دست پای فراز کردند و در بعضی

رختها که در چپ و راست افتاده بود و میرفت در زدند و از عقب
 مفسدان تپه در بنگاه افتادند و خلق هر لشکر از سواران و پیاده و زن
 و مرد جای بجای ایستاده بماند و در هنگام کوچ کردن این چنین
 بلایی در لشکر قائم شد که اگر مردمان در پیش می روند مغان در
 می افتند و اگر پس می مانند مفسدان تپه غارت میکنند و آنکه
 منزل زند امین الله امین الله گذار در منزل اول رسیدند و آنکه
 زنان و کنیزگان و رخت را پیشتر روان کرده بودند بپای دادند لشکر
 بی ترتیب و بی بختگاری در گذاره لب آب نرود آمده و هر همه
 مردمان از جان و مال و زن و بچه خود دست بستند و آن شب
 از هراس بسیار و پریشانی خاطر خالق را خواب نینامدند و حیران
 و متعجب گشته در چشم بر اسمن نهاده بماندند و روز دیگر هم بر طریق
 روز اول که از یک طرف منزل در می آمدند و از پس مفسدان تپه
 زحمت میدادند بعیله و چاره خلق در منزل دوم رسیدند و در
 گذاره آب نرود کردند و چون پریشانی لشکر از حد گذشته و در ماندگی
 جان و مال خلق را پیش افتاد زن و بچه هر همه در معرض
 هلاکت افتادند مخدوم زاده عیاشی و شیخ الشیوخ مصری و شیخ
 نصیر الدین محمود اودهی و علما و مشایخ و ملوک و امرای معارف
 و اکابر و معتبران و سران هر قوم جمع شدند و باستعانت عام برادر
 مرا در آمدند و سلطان فیروز شاه را بیدک زدن گفتند که تو هم ولی
 عهد و هم وصی سلطان محمدی و هم برادر زاده سلطان تغلق شاه
 و سلطان محمد شاه را پسری نبود و دیگری از در لشکر در
 شهر چندان نمانده است که در استحقاقی و قابلیت در پادشاهی

تواند بود. از برای خدا چندین خلق در مانده را فریاد رس و بر تخت سلطنت جلوس فرمای و مازاد چندین هزار ادومی را که در مانده شده اند و زن و بچه همه لشکر را از دست مغل باز خرد دعاه و لوک ادومی را خریداری کن و هر چند که سلطان فیروز شاه بآفتخار پیش می آمد بزرگان دین و دولت معذور نداشتند و جمالهیر علما و مشایخ و ملوک و امرا و خواص و عوام و لشکری و بازاری و اکابر و اصغر و مسلمانان و هندو و سوار و پیداه و زن و بچه و مرد باع و فایع و غلام و کدیزلک اجماع کردند و متفق اللفظ و المعنی گفتند که در لشکرگاه و در تختگاه دهلی لایق سلطنت و شایان بادشاهی جز سلطان فیروز شاه دیگری نیست که اگر امر روز بر تخت سلطنت نه نشیند و مغلان را معلوم نشود که او بادشاه شد فردا یکی را از ما مغلان و تنهیان سلامت بگذارند و در بیست و چهارم ماه محرم سده اثنی و خمسین و هج مایه باجماع خواص و عوام خلق سلطان العهد و الزمان فیروز شاه السلطان بر تخت بادشاهی جلوس فرمود و خداوند عالم در روز از جلوس بر ترقیمی سوار شد و به تعبیه لشکر را روان کرد که در هر طرفی که سوار مغل در لشکر در می آید کشته و بسته و اسپیر و دستگیر می شد و هم در آن روز بادشاه جهان پناه بعضی امر را در عقب لشکر فامزد فرمود و آن امر را مفسدان تنه را که از عقب در نگاه در می آمدند دست بردی نمودند و از آن مفسدان چند نفر را بزیر تیغ آوردند و از هیبت آن دست برد مفسدان تنه دست از تعاقب برداشتند و باز گشتند و سوم روز از جلوس سلطان فیروز شاه بعضی امر را فرمان داد تا بر مغل بروند و چند امیر

هزاره در چند امیر صده مغل را زنده دهنگیر کرده پیش **تخت**
 آوردند و هم در آن روز که مغل زده شد مغلان ترک مراجعت گرفتند
 و سی و چهل کره اشکر را در میان کردند و بر سمت **ولایت خرد**
 مراجعت نمودند و مفسدان تبه منهنم شده باز گشتند و از دولت
 روز انزون خدایگانی فیروز شاهی هم از مراجعت مغلان و هم از
 تعاقب مفسدان تبه خلاص شد و سلطان العهد و الزمان فیروز شاه
 السلطان را هم در اول ایام جلوس مذمت جانی و مالی بر خلق
 لشکر تابت گشت و همه اشکر از اکابر و معارف خرد و بزرگ و
 خواص و عوام معنون کرم و مرهون نطفب شدند و بعد از که مغلان را
 و تبهیان را طاقت دست برد نماند از تعاقب مراجعت کردند سلطان
 العهد و الزمان فیروز شاه السلطان بکوچ ستواتر در سیوستان رسید و چند
 روز از جهت اسودگی مراکب و هواکب و فقه فرمود و در باب عامه اشکر
 مزاحم ارزانی داشت و مولک و امراء و معارف و اکابر را خلعتها داد
 و علماء و مشائخ فتوحات یافتند و بمستحقان صدقات رسید و حشم
 یانعام مخصوص گشتند و از دولت روز انزون فیروز شاهی اشکر
 فراهم آمد و اسپان از گاه میچر که بس معروف چراگاهی است در
 سریکهفته فریه شدند و پادشاه اسلام سیوستان را بنواخت و ادارات و
 انعامات و دیهها و زمینهای ایشان که بکلی مندرس شده بود و
 بخالصه باز آورده بودند بر حکم امده ملطین متقدم بر مرهمه مقرر
 فرمود و بدنیچه در عهدی و عصری پدران و خدان داشتند بر پسران
 و نسیگان معام شد و ادارات جدید و وظایف جدید برگذشتها مرید
 کردند و پادشاه جهان پناه فیروز شاه مزارهای بزرگ سیوستان را

زیارت کرد و نغرا و مسامران و غربا و مساکین را صدقات داد و از آنکه
از هر پور سیستان و عدن و مصر و قصدار و اطراف دیگر بدرگاه سلطان
مغفور محمد بن تغلقشاه آمده بودند و مدتها منتظر جواب مانده
خداوند عالم ایشان را باندازه هر یک خرجها فرمود و بجزایب ارباب
قدیم باز گردانید •

مقدمهٔ دویم در روان شدن رباب اعلیٰ خدایگانی
فیروز شاهی از سیوسنان و ارزانی داشتن عواطف
خسروانه در باب صلحاء و مشائخ و فقرا و مستحقان خط
و قصبات سر راه تا دهلی و رسیدن خبر بغی و شطط
احمد ایاز و کیفیت دفع فتنهٔ او و رسیدن رباب اعلیٰ
در شهر و بر تختگاه دارالملک و جلوس فرمودن و
استقامت دادن و امور جهانبانی از سر پیدا آوردن •

و بعد فراغ خاطرها و جمعیت باطنها خداوند عالم از سیوسنان
عزیمت فرمود و کوچ متواتر از بهکر رسید و در باب سکنهٔ بهکر
نیز عواطف خسروانه ارزانی داشت و رضایت بزرگان بهکر را زیارت کردن
و ادارات و انعامات پیوسته رگذاشته بکریان از سر مقرر داشت فرمود
و خاطر بهکریانرا بعد سالها جمع گردانید و از بهکر در زمان عصمت
ایزدی روان شد و در آنچه آمدند در باب سکنهٔ آنچه بانواع مزاحم فرمود
و نان و ادرا و زمین و وظیفه ایشان که سالها باز کشیده بودند برایشان
مسلم و مغرب داشتند و ملتسمات آنچه بدین را باجاپت مقرون گردانیدند و
آنرا که وظیفه و ذنی نداشتند بدینا وظیفها فرمود و خاندانهٔ شیخ جمال الدین

آنچه را که حکم اندراش گرفته بود از سر احیاء فرمود و دیبها و بلخات
 ایشان که بخالصه باز آورده بودند به پسران شیخ جمال الدین مقرر
 داشت و ایشان را انعام داد و آن خانواده رفته و گذشته را بنا فرمود
 و در اثناء آنکه خداوند عالم از بهر در آنچه می آمد علما و مشایخ
 و اکابر و معارف و متقدمان و زمینداران و آنکیدان ملتان بدرگاه اعلی
 میروستند و مآتمنات ایشان باجااست می پیوست و از سر احیا میشدند
 و بتجدید فرمان هاسمی یافتند و دعای مزید عمر بادشاه اسلام میگفتند
 و بخاطر جمع باز می گشتند و در آنکه خداوند عالم با عساکره منصوره
 از بهر نهضت فرمود و در اثناء راه خبر رسید که احمد ایاز در دهلی
 بنی درزید و از برای فریبش خلق ولد الزنائی شش هفت
 ساله پسر را پیدا کرده است و بمردم نموده که این پسر سلطان محمد
 است و بز طریق بازرچه بچگان آن مجهول الذمب را بر تخت
 نشانده است و سکنه شهر را در عذاب داشته است و از برای چند
 روز معدوم در هلاک جان خون و پریشانی خانه خود می کوشد
 و ملوک و اکابر و بزرگان و معارفان را از بنی و شطط احمد ایاز
 عجب نمود و استیعا و استنکار میکردند و باریکدگر میگفتند که اگر
 بود نقل سلطان محمد ملک دهلی بدست ما مستحق و متقلبی
 اقتادی هم احمد ایاز را از سر می و جای ماندگی خود شطط و بنی
 ورزیدن با آن بیگانه متغلب از مصلحت دور بودی تکلیف شطط
 و بنی کردن با سلطان فیروز شاه که وارث ملک و مستحق مالک
 است و با وجود آنکه هم ولی عهد سلطان محمد و هم برادر زاده
 سلطان تغلق شاه و هم عم زاده سلطان محمد شاه است و در مغربی

و صف شکنی تهنیتی را سفید یاریست که تنها با لشکر زند و بیدار
 حمله جهانی را نه و با آن کذب احمد ایاز را مخالفت کردن با این چنین
 جهان نوردی که در محاربه و مقابله محتاج بلشکر نباشد چگونه میسر
 گردن که سلطان فیروز شاه در کار محاربه و مقابله و شجاعت و
 شهاست موروثاً و مکتوباً از آنهاست که در مخاطبه درگاه او این بیتهای
 مذکور سرانیدن عین انصاف است و محض راستی * نظم *

ای یکسازنده صد لشکر جراره خورسند * کارایش این دایره مرعطانی
 محتاج بلشکر نه ای آنکه بدوات * دازنده لشکرگه این هفت بدانی
 رستم ظفری بلکه فرامرز شکرهی * چه میشد فری بلکه کید مرتدجانی
 مایک علی سرخ غضنفر تونی اریچه * نه از شاه بدخشانیه از آل عباسی
 بر تخت شهنشاهی و بر مسند جدشید * اندرین بقا باش که فردوس لقای
 و سران و سر لشکران فیروز شاهی از بغی و شطط احمد ایاز بد رای
 جای مانده که کسب و کار و هنر و پیشه او کار فرمائی عمارتست
 و با تحصیل کردن مال دیوانی بتدتها و تعدبها و خوف ریزها در خنده
 شدند و جماعهیر عقلاه لشکر متلفظ اللفظ و المعنی گفتند که احمد ایاز
 یا مسلوب العقل شده است و با از ترید همرد و فکر از خیال راه
 یافته با نهایی بد مظلومی در حق تو مستجاب گشته است و اجل
 تو نزدیک رسیده است که به بد نامی و دشمن کامی جان خواهد
 داد و بدست خون بیخ مخون تو خواهد کند و در زمین میان عامه
 لشکر قرار داده بود که چون چتر آسمان مای فیروز شاهی در بدست
 گزوهی رسمی بگرهی شهر سایه افکند و بوارق شمشیر مراندازان
 خواهد درفشید و احمد ایاز خواهد شنید که صفدران و رستمیان لشکر

منصور معتقد مقابله و مجاورت می آیند و زمان زمان کند آنها از قربان
میگشند و او از تریکا تریکا بر می آرد و بیکانها را سرهین میزنند
و احمد ایاز و لشکر او را همچو گوز خور قبله نگار بسته در صحرای اتریه
جوین میبرند زهره آن پیر زهرف گم گشته بخواند ترقید در تب
ترژا اش خواهد گرفت با قالب خالی خواهد کرد و پارسینه در گرسین
انداخته و سر مخلوق خود را برهنه کرد پیش داخل سلطان
فایروز شاهمی خواهد آمد و آن مدبری چند که گرد بر گرد او لاف
مردتگی میزنند و چون صورت نقش دیوار پیش آن پیر تقی بیاد
داد خود را رستمی و اسفندیاری می نمایند آن برجای مازده
بی دست و پای و انشسته خواهند گذاشت و راه گریز خواهند گرفت
که پیش ازین گفته اند که صورت مردان در میدان تواند دید و لاف
تا مردان که نقش دیوار بودند بر نردیغ و هرزه حمل باید کرد • بیست •

صوت مردان طلب چونکه بیدان جنگ
نقش بر دیوار چه شوک رستم و اسفندیار
و از آنکه در لشکر می سفیدند که نقیوسود هر نایک بچه خاص
حاجب شده بود پیش احمد ایاز و موی زبره مردان سردی گفتند
تیر اندازان لشکر منصور خدایند عالم نایک بچه بد اصل را طفل
تدبیر خوراه تصور میکنند آنکه از خود را در میان نایکن اوده
اسفندیاری و رستمی گوینده بود صدها بر زینش او خنده زده
می گفتند
هر شیر خواره را نرساند بهفت خون
تام سفندیار که با با ترا نهاد

و خداوند عالم در ایام فتنه ایاز بارها با ملوک و امراء درگاه فرمودی
 که احمد ایاز مرد نیرد نیست او که در عمر خود کمان در دست
 نگرفته است و بر اهلی تندرو سوار نشده او را با مقاتله و محاربه و
 لشکر گرفتن و لشکر کشیدن چه نسبت و ازان پیر مرا شرم می آید
 تا دعای بد کدام مسکین مظلوم است که در حق او مستجاب شده
 است که او خود را دیده و پستدیده درین بلا انداخته است و
 در دریای خون غوطه زده و کاری که نه کار اوست و نه کار پدران
 او در پیش گرفته است و موا بجهت آن بر جای مانده لشکر چه
 حاجتست و چه جای استعداد و او کدام صفدر و صف شکن است
 که ما را با او محاربه و مقاتله احتیاج خواهد افتاد و یا ما را شکستن
 او زمین از کاری باید دانست و در آنچه من در عمرانات شهر رسم البته
 او روی خود سیاه کرده از دروازه دیگر بیرون خواهد آمد چندی از
 شکره دار را خواهم فرستاد و خواهم فرمود تا او را از محقه اش گرفته
 بر آرد و فرس آرد و آن تا بالغ را از خود و از خدا و از پندگان خدا
 شرم نمی آید که خیانت را در پیران سال کاری فرمود و خزانه را
 که بیت المال است بردست او امینت سپرده و از میان رفقه
 و صربی زاده دیگر حمیبا و نسبا با اتفاق بده های خدا بر تخت سلطنت
 جلوس فرموده بو مره آمده و او خزانه را بزیانکاری و حرام خواری
 و مدبری چند بی شرم پائی که در پیش او لاف دروغ میزنند آن
 مردم در چه حسابند و چه کمس اند و کدام خیل است پیش ما که
 در آن خیل نیست بی ادبی خونخوار و بهتر ازان مردم نیست و
 ظاهر و غالب است که ما در حدرد سرستی و هانسی رسیده باشم

که انشاء الله تعالی جمله خلق ازو بگردند و بر ما شرعا و معامله بر
حقم آیند و آن زمان که جمعیت او بکسلد و ما را نزدیک شود تنگی
نفس بره مستعدی شود و چگر او در لریزه بیفتد که داند که در آن
هول خواهد ماند و یا نخواهد ماند و من چندین سال حال ضعفه
و بدی او معاینه کرده ام که در بام هزار ستون آمدن حال او چه
شدی اوزا آن طاقت و آن زهده و آن دل کجاست که در رسیدن لشکرها
او بر جای خود تواند ماند و هم در ایام مراجعت خداوند عالم چند
روزی در شهر مشهور دیبال پور رفته فرمود و چیار پایان لشکر که
بسیاری زمین در نوشته بوده اند و در دیبال پور فراهم آمدند و پادشاه
اسلام از انجا بسکون و وقار طرف دار الملک نهضت فرمود و خداوند
عالم بزیارت شیخ الاسلام فرید الدنیا و الدین در اجودهن رفت و آن
مخانداده بزرگوار را که بکلی پریشان و ابر شده بود از سر ملتئم و منتظم
گردانید و نبسگان شیخ علاه الدین را خلعتها و انعامها داد و زمینها
و مواضع املاک برایشان مفوض و مسلم داشت و سکنه اجودهن را
صدقات بهیار فرمود و مستحقانی که نانی و وظیفه ازان شنید بتجدید
نان و وظیفه تعیین فرمودند و از شهر مشهور دیبال پور تا شهر دهلی
جمع اهل قصبات آن سمت را در باب ادارات و وظائف قدیم و
جدید مسئله دادند و فقرا و مساکین هر قصبه را صدقات نقد تلخیصه
میدادند و در آنچه چند روز لشکر در دیبال پور رفته شد از شهر دهلی خبر
می رسید که احمد ایژانش قند را مشتعل میدارد و غلامان خود
را اشغال سلطانی داده است و شیخ زاده بسطامی و فتهو مودهل
و چند مدبر دیگر را اصوان و انصار خود ساخته و خلق را در اغوا و

اضلال داشته و این کودک ولد الزنا را بر طریق نعبت چوب بالای تخت می نشاند و از برنج نمودار ابلهان خود را می ارایند و در باز پیش او خدمت میکند و در شهر گریختگان و روستائیان را از قصبات می طالبد و ایشان را حشم نام می نهاد و زرو خزیده تلف میکند خواص و عوام شهر از زور می ستانند و برود تمسخر میکنند و او را بر شرف هلاک می بینند و شب و روز در دعاء مزید عمر خداوند عالم مشغول می باشند و رسیدن رکاب دولت فیروز شاهی را انتظار می گذند و از آنکه فداء احمد ایاز نزدیک آمده است نه هیچ اندیشه صواب در دل او میکند و نه کسی از مخلصان و هوا خواهان او درین مدت نتوانست که آنچه صلاح و عداد اوست بسمع او رساند و جمله اهالی شهر از نام و عاقل و جاهل و نادان و خواص و عوام وزن و مرد و خرد و بزرگ و شهری و روستایی و مقیم و مسافر از مشاهده معاملات بد اصل و ابلهانه او میگفتند * بدیت *

چو تیره شود مرد را روزگار • همه ان کف کش نیداید بکار
و همان روز که بادشاه عهد و الزمان فیروزشاه سلطان را با لشکر منصور در فتح این نزل شد ملک مقبول که درین ایام خانجهانست و وزیر ممالک با پسران و دامادان و ساک قبته اسیر جهان و امراء دیگر پسر ایاز را لعنت کرده و از ظاهر و باطن ازان بد اختر نایمه بدرگاه سلطانی پیوستند و بشرف خاکدوس خداوند عالم منسرف شدند و خانجهان جامه مرصع و مکرل یافت و ای بومذ که شش سال است در عزت و عظامت بر کامرانی و کامکاری میدارند و پسران و دامادان آن خانجهان ز امراء دیگر خلعتها یافتند و بر حلال خواری حلال

نمکی ایشان عمل شد و جمله سپاه برایشان افزایند و بعد از
 سه روز رسیدن خانجهان ملک محمود بک که درین وقت شیرخان
 شده است با لشکر سزام و سامانه بدرگاه احمد راجا کبوس درگاه اعلی
 مشرف شد و از فتح آباد خداوند عالم خلد الله ماله و سلطانان در
 هانسی آمد و در باب سکنه هانسی و اهالی قصبات و مضانات
 حوالی هانسی مراجع بسیار مفید داشت و بادشاه اسلام
 پیران هانسی را زیارت کرد و بفقرا صدقات داد و آن روز که زیارت
 نصرت ایات از هانسی بطرف دارالملک نهضت فرمود شیخ زاده
 بسطامی رفته و سودهل و حسن بدر روز رحسام ادهنگ و مدبری
 چند که اعوان و انصار احمد ایاز شده بودند سرها برهنه کرده
 و پگها در گردن انداخته پیش آمدند و در اناء کوچ خاکبوس
 درگاه کردند و جمعیت احمد ایاز بتماسی شکست و مردم کار آمده
 بدرگاه پیوستند و آخر که احمد ایاز را نرزه در اندام انداد و دشت
 در بک شد و زهره ترفیدن گرفت و از شدت خوف و غلبه هراس
 پگ در گردن انداخته و سر محلق را برهنه کرده در پیش درگاه
 سلطانی آمد فرمان شد که تا آن ننگ مردان خیره دل را در بار
 تمام خاکبوس گذازند و بر حکم فرمان در هنگام خاکبوس ازو پرسیدند
 که تو مرد امین کار نبودی چرا از اینجا فریدی. و حق ننگ نگار
 گذاشتی و اولیاء نعمت را پشت دادی احمد ایاز جواب گفت که
 تا اقبال یار من بود کارهای من بروقف مزاج سریدن و زای نعمتیان
 باز می خوانند و درین ایام که بخت از من بگشت و اقبال مرا پیوست
 داد کاری از من در وجود آمد که در دنیا بد نام و در آخرت گرفتار

شدم. و مستوجب سیاست گشتم از پیش تخت فرمان شد تا او را
باز گردانند و در مقامی بنارند. و چون رایاب اعلی می کرده
دهلی رسید از فور در انتخابی بادشاه که در دل سکنه دارالملک
مالها مذکش بوده است تمامه خواص و عوام مردم از علماء و مشایخ
و صوفیان و قلندران و حیدریان و بازرگانان و سوداگران و مہنران
و سنان و صرافان و برہمندان شهر جوق جوق و طایفه طایفه و گروہ
و گروہ بدرگاہ میر سعید بن بشارت خاکبوس خداینگاہی مشرف میشدند
و مراحم و نوازش حصورانہ مخصوص می گشتند و صدکہ موافق
تاریخ فیروز شاہیم از ثقات معتبر حکایتی عجیب متواتر شنیدم کہ
درین چند ماہ کہ از شطط احمد ایاز شہرمان جامہ و تیکہ و چیتل از
احمد ایاز می یافتند و از در سرا بیان انعام و اکرام او بیرون می آمدند
او را لغت میکردند و نفا و زواں او را دل ز جان می خواستند و
در چشم منتظر رسیدن دکان دولت فیر شہی میداشتند و اشکارا
کشادہ دعای دولت خداوند عالم میگفتند و ہر کاری کہ از احمد ایاز
مشاعدہ میکردند در خاطر ہیچ امودہ جای نمیدادند و در اواخر
ماہ جمادی اخیر رایات اعلی درین دارالملک درآمدہ بر طاع
سعد و اختر ہمایون اقباب خسروین و کپتسر کینان سلطان الہرین
و البحرین المود من السماء العظفر علی الاعداد سلیمان العهد والزمان
انوار بنصرۃ الرحمن بنو العظفر فیروز شاہ السلطان خلد اللہ تملکہ وسلطانہ
بر تخت جمشیدی و آورنگ خسروی در کوشک ہمایون جلوس فرمود
و دارالسلطنت بیان شہی بادشاہ اسلم زیب و زینب گرفت و خونطر
عامہ خلایق جمع شد و پریشانی و ابتری کہ در امور ملکی از احمد ایاز

عقل بباد داده زاده بود بامقامت و فراهمی بدل گشت و هم در روز اول که زیات اعلی در دارالملک درآمد جمله ننگها فرو نشست و تفرقهها و تشنیت بجمعبست و ابتلاف انجامید و بی آنکه دستنی بخون کسی انوده شود و خیابخانه و خانواد بیفتند و خانمان کسی پریشان و ابتگر گردند و تعزیرات و سیداسات و خونریزی چندینچه در فرزندانشان ننگها و بلغاها معبود و معذبان شده است در کار این مصالح ملکی فراهم آمد و امور جهاننداری قرار گرفت و دلپهای خواص و عوام اطمینان یافتند و خواطر مسلمانان و هندوان بیاسود و عامه خلایق دنبال کار و بار خود شدند و از آنکه قریب چند سال میشود که ملک در خانواده تغلقشاهی است و از سلطان غیاث الدین تغلقشاه به پسر و برادر زاده او رسیده است و سلطان العهد و الزمان بر تختگاه دهلی هم بارت و هم باستخفاف و هم باجماع و هم باستخلاف متمکن گشته و در عهد عم و عصر عم زاده خویش از اعظام ارکان ملک بوده است و از جلوس او هیچ خیابخانه بر نیفتاد و قتل و امضای و تغییر و تبدیلی و داخلی و خارجی و بلای و جائی بر اعوان و انصار قدیم و تمامی اهل در سرا ظاهر نشد و هر همه خیابخانه مستقیم و صورتیب مانند مگر چهار پنج نفر مدبر که در ننگه احمد ایاز سر شوغا شده بودند و آن پسر جای مانده گم گشته را در بلاد شته از میان رفتند و لیکن فرزندان و اتباع و اشباع ایشان را اکتفی نرسید و جز احمد ایاز و نتهو سوندل و حسن و حسام دهنگ و دو عالم پسر ایاز هیچ افریننده تلف نشد و به پسران و دامادان و خیل و تبع پنج شش نفر مذکور هیچ اکتفی نرسید و هر همه بر قرار خویش در موطن قدیم خویش در

رفاهیت و اهودگی مستقیم ماندند و مثال سلامتی خیل و تیغ
بناگینان که در عهد دولت خداوند عالم و عالمیان مشاهده شد در
هیچ عصری معاینه نشده است *

مقدمه سود در اوصاف سنیه و اخلاق حمیده سلطان
العهد و الزمان فیروز شاه السلطان که تاثیرات آن
انتظام و انبیاام بلاد ممالک را واسطه شد و دیار هند و
سند خراب و ابر شده از سر تازه و شکفته و آبادان
و معمور گشت

و مولف تاریخ فیروز شاهی از روی انصاف نه از طریق تئذ
سوائی بخدمت کسانی که ایشان را از اخبار و آثار سلطین ماضیه
علمی و خبری بود باز می نماید که از نروز باز که دهلی فتح شده
است و اسلام در هندوستان ظاهر گشته بعد از سلطان معز الدین محمد
هم پادشاهی حلیم تر و شرمگین تر و مشفق و مهربان و حق
شناس و وفا دار تر و در اسلام و مسلمانی پاکیزه اعتقاد نواز سلطان
عهد و زمان فیروز شاه السلطان پای بر تختگاه دهلی نهاده است
و این معنی که من نوشته ام نه از طریق کزاف و مبالغت در تمسح
نوشته ام و طمع حرص دنیا را دور کار آورده و ایمن من در دیباچه *
کتاب صدق را از شرائط تاریخ نویسی نوشته ام و با آنکه من در عصر
همایون فیروز شاهی در ترفه و تنعم و اهودگی و اسایش نه ام و
درین باب از جهل و اهلای بلاد ممالک و مستثنی و ممتازم و از آنها ام
که مصراع مذکور در حق من سلیخ می آید و جز در باب من به هیچ

افزوده دیگر مناسب و ملایم نمی آید . * مصراع *

مرغان و ماهی در وطن اسوده اند الا که من

و مع ذلک و اگر چه من دوستکم باشم : یا ندانم مرا در تاریخ راست

و درست می باید نوشت و نوشته خود را بپراھین و دلائل ثابت

می باید کرد چه اگر بشخبری از اخبار و آثار سلاطین ماضیه در حالت

مطالعه مقدمه مذکور از سر بشخبری زبی انصافی گوید که غیاء برنی

مداحی و شاعری رزیده است و از سخن ازئی نوشته که بادشاهی

از روز فتح دهلی همچو سلطان عهد و الزمان فیروز شاه السلطان

پای بر تخت بادشاهی نهاده است و بچندین مکارم اخلاق که

سلطان فیروز شاه موصوف است متصف نبوده ان ہی خبر غافل را در

تواریخ سلاطین قدیم و تواریخ بادشاهان دهلی نظر باید کرد تا او را

معلوم شود که در عالم رسمی مستمر و طریق معهود شده است که

در تحویل و تبدیل سلاطین خون ریزی می شود و خاندانها و خیلها

برمی افتند و تا کینه و بدخ گرفته را در نه میگذارد و نوکاشته بدخ

نمی گیرد و پتین می آرد که اعوان و انصار بادشاه ماضی اعوان و

انصار بادشاه حال نمی شود و اگر می شود ان را از نوادر روزگار و

عجایب اعصار می شمارند و این معنی اهل تجارب را در ملکهای

موروثی مشاهده شده است فکیف در ملکهای تغنیی که کسی از

اباء و اجداد و خرایش و پیوند بادشاه حال و زمان بادشاه نباشد و

تا ان فرد متقلب تمامی اعوان و انصار و مخلصان و هوا خواران

بادشاه ماضی را بهر چه میدانند و بهر طریق که می تواند دفع نمی

کند خود را بادشاه نمیدانند و با این همه معهودی معتقد است که

بی سیاست خوف بادشاه در دلها نئی افتد و نفاذ امر از حاصل
 نمی شود و بی قتل بغات مردم شریک از بغی دست نمیدارند چنانکه
 بعد از سلطان معز الدین محمد سوم چون سلطان شمس الدین التمش
 بر تختگاه دهلی بادشاه شد تا فاضی سعد و قاضی حماد و قاضی
 حسام و فاضی نظام که خواهر زادگان شمس التمش کردیزی بودند و
 چندین امر غمگین را که از دست سلطان معز الدین محمد در بلاد
 ممالک هند اطاعت داشتند دفع نکرد و سلطان تاج الدین یلدرز
 را که پسر خوانده سلطان معز الدین بود و سلطان ناصر الدین قباچه
 را که سلاحدار سلطان معز الدین بود سلطان با خیل و تبع بر نینداخت
 سلطان شمس الدین را در تختگاه دهلی بدشاهی کردن میسر نشد
 و بتوان دانست که در دفع و قتل التمشان بزرگان چند خونریزیها رفته
 باشد و چند خاندانها و خیلخانهای قدیم بر افتاده و هم چندین بعد
 از نعل سلطان شمس الدین در حال عهد فرزندان شمس الدین
 که تورکان چهل گانی بر منگ استیلا یافتند تا چند اکابر سلوک و
 اشراف که در درگاه شمس بزرگ و معتبر بوده اند بر انداختند و
 قلع کردند و جوهای خون ریختند و اطاعت و سوار و پیاده انچهان
 سلوک عظام این بندگان فرو گرفتند و خون ریزیها رست و آن چندان
 خیلخانها و خاندانهای قدیم بر افتاد و انچه سلطان بلبن از دست
 منگی خون ریزیها کرد و هم در ایام خانگی جمله خواجه تاشان خون
 را بهر طریق که توانست دفع کرد و خاندانهای ایشان را بر انداخت
 و بر مطالعه کنندگان تاریخ پرشیده نموده است و سیاست بلبنی
 مشهور بوده است و میمانی که سلطان بلبن کرد و چندین باغیان

را با طغرل و بازن و بیچم طغرل و یاران و در پیوهنگان طغرل بمشایند
 و نرمود که بر دارها در ریه بیاویزند از مشاهیر است و خون ریزیا
 که در عهد معزالدین کدقبان رفت و خانوادها و خیلخانهای که بر امتان
 پیران معمر را مشاهده و معاینه شده است و آنچه از مسلمانان پالک
 اعتقادی که سلطان جلال الدین بوده است تا در اول جلوس او
 سلطان معزالدین را و چند ملک و امرای بزرگ دولت او را نکشند
 و در آخر مغلتی را با خیلخانه بر نینداخت و سیدی صواء را و چند
 نفر دیگر را سیاست نکردند و در بلغاک ملک خجوه سیاست او را ضبط
 نشد ملک دست نداد و ضبط و بادشاهی کردن ممکن نگشت و
 خون ریزی و سیاست عهد علائی از وصف بیان مستغنی است
 و بسیاری که ان خونریزیها و سیاستها دیده اند بر صدر حدیث اند و
 در عصر سلطان قطب الدین در عهد سلطان غیاث الدین تغلقشاه
 خون ریزیها و سیاست و بر امتان خاندانها به نسبت عصر علائی اندک
 بود و در آنچه بود هیچ شبهه و شک نیست و در عصر سلطان محمد
 بن تغلقشاه آنچه در خون ریزی و سیاست بر امتان خیل خانها
 گذشت اندازم تقریر و تحریر نیست و مقصود موافق که درین
 معرض ذکر خون ریزی و سیاست بادشاهان تختگاه دهلی میکنند
 آنست که کدام بادشاهست که او از درستی ملک و صلاح دید
 ملک خود خونریزی و سیاست نکرده است و یا او را بی خونریزی و
 سیاست ملک را نبی متبوع شده بخلاف سلطان العبد و الزمان ابو
 المظفر فیروز شاه السلطان خلد الله ملکه و سلطانه که از نواد بادشاهان
 سلف و خلف است و او را بی خون ریزی موحدان و سیاست

مسلمه از آن و برانداختن خیلخانها و خاندانهای بادشاهی و ملوک زانی و جهاننداری کردن میسر شده است و مدت شش سال است که سلطان فیروز شاه که هزار سال عمرش باد بر تخت دارالملک دهلی جهاننداری میکند و بر مسند اولو الامر بادشاهی می راند و امر او در بلاد صومالیه هند و سند نافذ گشته است بجز پنج شش نفر که سر بنی و متذبه و شطط شده بودند و مصالح و امور بادشاهی را ته و با آن نهاد که در اول جلوس بضرورت ایشان را قلع کردند و لیکن با اتداع و تبلیغ و پسران و دختران و دامادان و خویشاوندان ایشان اکفتی فرسید و چند نفر مطیعین دیگر را که بس فدوی فاحش اندیشه کرده بودند و چند روزی سران عذر شده دفع کردند و مجموع نفر طایفه اول و آخر پانزده شانزده نفر نمیشود دیگری را از چندین گناهگران از خدایوند عالم فیروز شاه السلطان اکفت جانمی فرسیده است و موحدی از اهل اسلام در پیش در سرا میاست نشده و صوب کسی از گناهگران ملکی و مالی در نگشته و خیلخانها و خاندانی بر نیفتاد و نه این معنی علامت عذابت از است که در دل سلطان فیروز شاه قتل مسلمانانی اتفاق نمیکند و او را از میاست گویندگان کله • لا اله الا الله محمد رسول الله • مصون و محفوظ میدانند و صکنه ضیاء برنی مولف تاریخ فیروز شاهیم می نویسم که از گاه فتح دهلی بجز سلطان معز الدین محمد علم هیچ کداهی از بادشاهان دارالملک دهلی همچو سلطان فیروز شاه پادشاهی بر تخت دارالملک دهلی نهاده است و آنکه باریتعالی و تقدس نامه این پادشاه جهان پناه را بخون موحدی بی گناه متعلق نگریه است

و مثل سیاسات پادشاهان دیگر از سیاستی مشاهده نشده در حجت
ازم و حلم و شفقت و مهربانی و خدا ترسی او را در معرض دلیل
و برهان سخن خود بناز نمایم نه محض انصاف و عین راستی نبشته
باشم و درستی قلم آورده و نیز می گویم و می نویسم که آنچه در باب
حشم و رعایا که در بزرگی جهانگیری اند از سلطان عهد و زمان
فیروز شاه السلطان مشاهده کردم و دیگران هم معاینه و مشاهده
می کنند در چند قرن از پادشاهان دلهی مشاهده نشده است و
کسی یاد ندارد که از برای عفویت رسد حشم حایه که سر جمله
مشکلات رحمت حشم است معاف نیست و حشم را که دیوها بدل
مواجب دانه اند غلام و چاکر و خودش و تواریست خود را در عرض
میگذرانند و مواجب ایشان خود می ستانند اسودگی و زاهدیت و
تذم و تاذی ایشان عامه خلایق را معلوم است و آنچه از قسم حشم
در اطلاق می یابند اگرچه بدفعات می یابند بعضی نقد و بعضی
برات می یابند بیگاری و شکاری ایشان را نمی فرمایند و نام استدراک
بر زبان کسی نمی گردید و چندین سهولت دیگر پیدا آورده اند که
بسیاران را در خانههای خود نشسته مواجب می رسد و اگر در مواجب
اطلاقیان امرا را نویسندگن طم می کنند و چیزی ستانند از جهت
پادشاه جهان بقا و جود مواجب حشم بتمام و کمال در خرچ حافظانی
میرود و امرا در حساب کردن مجری نمی طلبند و درین مدت که
پادشاه بر سر تخت متمدن شده است هرگز حشم در مهمی که نیز
معرض دشواری و تنگی بود نامزد نشده و در نامزدی دور دست
که از آنجا سالی و دو سالی باز آیند نرفت و همین پیرش اندک

پرورش و مہرحمت است کہ اگر قدر این داند و حق ان بشناسد
 فاما تنعم و ترفہ و اسودگی رعایا از وصف بیرون است کہ اسوال و
 نقود و اسباب ظاہر بازرگانان و سوداگران و کاروانیان و سپاہان و صرافان
 و صوبیان و محتکران از نکوک گذشتہ است و بگذرد رسیدہ و در خانہای
 خوطان و مقدمہ ان از اسپان و مویشی و غلات و اسباب جای نہانہ
 و قام احتیاج در رعایا نہانہ و اندازہ خویش ہر یکت با ثروت و
 نعمت شدہ و من کہ ضیاء برنی مؤلف تاریخ مذکور ام در آنچه
 در قلعہ بہنڈیر بودم در زمستان اندک تشویشی خاست خلق تلوندیہا
 در گرد! گرد حصار در آمد از کثرت گرد اسپان و مویشی روز روشن
 چنان تاریک شد کہ روی یکدیگر مردمان را در نظر نمی آمد و از
 ہزارم حصہ رعیت یک حصہ را ممکن شد کہ با اسپان خود درون قلعہ
 بہنڈیر در آیند و من در پایگاہ حجام اخذیار الدین مدہو شمرده بودم
 سیزدہ اسپ ہزار تنکہ و در ہزار تنکہ را بستہ بودند و آنچه بازاریانرا
 از نعمت و ثروت و برآوردن خانہا درآندن کامہا در عصر مبارک
 فیروز شاہی میسر است در ہیچ عصری میسر نشدہ است حاکم
 کالی بازاریست چنانچہ دل او را می باید می خورد و چنانچہ دل
 او را می باید می فروشد خراجی نمیدہند و پیکاری و شبکاری
 نمی کنند و روزی مدگان و درہنگان تنکہ در خانہ ایشان در می
 آید کہ یک تنکہ بوجہی از وجوہات طلب بیرون نمی رود و اگر از
 مشاہدہ رعیت پروری و رعیت نوازی سلطان عهد و زمان فیروز شاہ
 السلطان ضیاء برنی در تاریخ فیروز شاہی ننویسد کہ از تاریخ فتح
 دہلی بادشاہی ہمچو سلطان فیروز شاہ پای بر تخت دہلی

نهاده است از روی انصاف و راستی نه راستی و دوستی باشد
 و نیز در ترجمه‌یکه از وفور مکارم اخلاق سلطان فیروز خاند الله ملکه
 و سلطانه نوشته ام و با دلیل و برهان عیان می نویسم که آنچه در حق
 خاندان و ملوک و امراء و اعوان و انصار و مقربان و ملازمان درگاه و
 مخلصان درگاه از موافق خسروانگ سلطان فیروزشاه که از صبر و دولتت
 و تخت و ملک برخوردار باد بچشم خویش دیدم در هیچ عصری
 و عهدی ندیده بودم که طوایف مذکور را سواجب و انعام نکند و
 گزرها و هزارها تعیین فرموده است و پسران و دامادان و غلامان قدیم
 و اذکنه بر ایشان حقوق خدمت دارند ایشان را علیحده سواجبهها
 و انعامها و دیبها و بلغمها داده و خاندان و ملوک و امراء را خارج
 ما محتاج سواجب و انعام و قصبها و دیبها و بلغمها و بهدیها مسلم
 داشته و با چندین مراحم که در وصف در نباید تغیب دوام بندگی
 و مشقت لزوم خدمت از خواص درگاه برداشته و جمله بزرگان
 دولت از مرحمت وافر فیروزشاهی در نغم و تلذذ مشغول اند و از
 دولت و مکننت و عیش و راحت برخوردارها می گیرند و از فرط
 شفقت و مهربانی پادشاه اسلام در هیچ خاطری بای وجه گن
 انقسامی و تردیدی و اندرهی نمی گردد و از این تاریخ که سلطان
 عهد و زمان فیروزشاه السطان بر تخت پادشاهی جاوس فرموده
 است مراتب بر آوردن گاه خون را روز بروز بزمزید گردانید و روا
 گذاشت که اعوان و انصار درگاه بنوعی خوار و زار گردند و از محاسبه
 و مطالبه بی اب شوند و بدینچه ایشان در اندوه در افتند همچنان
 کاری ایشان را فرموده و تحکیمی زیادت که ساموران را التماس

بار آمد بر خصائص و عوام درگاه روا نداشتت و خاطری را گرفته و دارم
 نه پسندید که اگر ضیاء بونی از روی انصاف و اقتضا و راستی و درستی
 درین تاریخ نوشته است که از آن گاه که ما و پدران دیگر در باد خون
 در آمده ایم بادشاهی همپو سلطان عهد و زمان فیروزشاه السلطان
 در و نور مکارم اخلاق بانی بر تخت دار اتمک دهلی نه نهاده است
 نه تین راستی و محض صواب باشد و نیز در ترجیحی که نوشته ام
 دلیلی دیگر روشن فر میگویم که عمر من در و نیم قرن گذشته است
 و درین مدت در عهد بادشاهانی که من ایشان را یاد دارم در دیوان
 وزارت ایشان ندیده ام مگر آنکه مشرفان و تاملان و خواجگان و عهده
 داران و نویسندگان دیده که بعضی اسرا و والدیان را در محاسبه و
 مطالبه و بند و زنجیر و است و انبردنی ایی و فضیحتی می کشیدند
 و با هر که در دیوان وزارت مطالبه و محاسبه میکردند ایشان را در
 طشت خون داشتند و چون در عصر مبارک فیروز شاهی من
 انچنان نه دیدم بلکه صد بار از آن و هزارم حصه آن که دیده ام مشاهده
 نکردم اگر درین تاریخ نویسم که تا من در یاد خود آمده ام بادشاهی
 همپو سلطان عصر و زمان فیروزشاه السلطان ندیده ام محض راستی
 و تین انصاف نوشته باشم و اگر در چندین نوشته می که صدق آنرا بچندین
 دلیل و براین ثابت کرده ام بی خبری و ابراهی بدالت نماید و گمان
 کذب در خاطر گذارند تا آن بوی خمری و کم عقلی او بود و نیز من
 یاد دارم و چندین هم عصران من هم یاد دارند که در عهد ماضیه
 بواسطه تجسس و پنهان و اخبار بی خیران خراسان و عولم مردم در تملک
 میگردانیدند و در خواب بینه می نمی خفتند و خدای دانند و بس

که از منتهیان و مخبران و دیگر متفحصان از یکی بزخم لبت در باب
 پنجبران که خبر از آن عمل نداشته اند دروغ میگویندندسی چند
 خانها بر افتاده است و چه از میان گشته شده اند درین عصر
 مبارک فیروز شاهلی نه مخبر دیدم و نه منهی و جاموس مشاهده
 کردم و نه آنکه یکی را گرفتند و بزخم چوب اسامی در بست سه صد
 کس از نویسندگان که ایشان چنین گفته اند و بدخواه پادشاهند
 مرا و دیگری را معاینه شد که اگر نویسم که من در عمر خویش در
 اوصاف جهانی همچو سلطان عهد و زمان فیروز شاه السلطان اندیده ام
 نه بلکه سر حق نوشته ام و داد انصاف و راستی و درستی داده و
 من که ضیاء برنی مؤلف تاریخ فیروز شاهیم بعد نثل سلطان مغفور
 در مهاجرت گوناگون افتادم و بدخواهان جهانی و دشمنان و حاسدان
 زیر دست و قومی حال در خون من سعی کردند و از زخم چو گل
 عداوت گویی دیوانه ام ساختند و هزار نوع سخنان زهر آلود از من
 در بندگی خداوند عالم رسانیدند که اگر بعد فضل الله تعالی حلم و
 حیا و شفقت و صبرانی و حق شناسی و وفاداری سلطان المعتمد
 و الزمان فیروز شاه السلطان فریادم نرسیدی و سخنان زهر آمیز
 دشمنان غالب و مستولی گشته در حق این ضعیف بشنیدی و
 "بربودی که من در کنار مائدر خدای خفتی و اگر مکرم اخلاق این
 پادشاه بی چاره نواز دستم نترقی تا امروز من کجا زنده ماندمی
 و هرگاه این حضرت شاهنشاهی را در حق من منت جانی باشد
 که اگر در محامد و مائدرگاه او شاعری و مداحی را کار نفرمایم کم
 از آنکه آنچه از تاثیر مائدر اخلاق و اوصاف خسروانه او دیده ام و مشاهده

کرده راست بنویسم و از روی انصاف و حق گذاری که از راه
کذابی و مداحی حق ماثراذ بگذارم .

مقدمه چهارم در بیان کثرت ادرات و انعامات و
دیهها و زمینها مغزوز و مندرس شده و بخالصه باز
آمده بود در عهد سلطان العهد و الزمان فیروز شاه
السلطان عامه اهالی دار الملک و بلاد و ممالک را
از سر مسلم و مغزوز گشت

و چندین مستحقان را بنوی ادرات و وظایف و دیهها و زمینها
تعیین شد و جماعه پیر خواص و عوام حضرت دهلی را مشاهده و
معاینه شده است که از گاه جلوس بادشاه عصر و زمان فیروز شاه السلطان
خامه در دره سال اول جلوس هیچ روزی نگذشت که دیوان
رسالت باطفها ماتمسات مادات و مشایخ و علماء و متعلمان و
صوفیان و حایطان و ارباب مساجد و قلندران و حیدریان و اهلخانه
داران و مالکیان و مغزوزیان و فقیران و مستحقان و معیوبان بجای
ماندگان زوالن و یتیمان پیش تخت اعلی نعی گذرانیدند و از
مرحمت بادشاه جهان پناه ملتسمات هر همه بر حسب دل خواست
ایشان بعز اجابت مقرون شده است و میشود سبحان الله مرحوم
فیروز شاهی را که تواند که مقادیر و موازین در قلم ارد که امثله صد
هفتاد ساله که از ملاطین ماضیه در باب ادرات و انعامات و دیهها
و زمینهای بیاد است و پلماد مشایخ و سایر مستحقان صادر شده بود
و همه بخالصه باز آمده بر اولاد و احفاد ایشان بر حکم آن امثله مقرر

در معام شد و جزاگی فرمانهای طغرا و امثله دیوانی یافتند و آنانکه
 نداشتند و محتاج نفقه بودند بتجدید فوق الکفایه ایشان ادرار و انعام
 و دیبه و زمین منفروز تعیین شد و خواطر جماعیه مستحقان بیت المال
 من وجوه جمع گشته اعالی اطراف ممالک را حاجتها برآمده و
 دایها اسوده دعاگوینان و ثنا سرایان باز گشتند و ادرارات و انعامات و
 وظائف علماء و مشائخ و مدرسان و مقننیان و مذکران و متعلمان و
 حافظان و مقربان و ارباب مساجد و استانه داران و حیدریان و قلندریان
 و مستحقان و مسکینان دار الملک دهلی از هزارها گذشت و به آنها
 رسید و مدارس و مساجد قدیم و جدید که خالی و مندرس گشته
 بود از مدوسان و مذکران و متعلمان مشیحون و مملو گشت و رونق
 علم و رواج تعلم از سر پیدا آمد و بهزار ادرار احتادان دیبها انعام
 یافتند و مبیجل و معظم شدند و آنان را که صدگان و درهستگان تنگه
 ادرار بوده است و آن ادرار مندرس گشته و آن دفاتر محوشده
 چهار صدگان و پانصدگان و هفصدگان و هزارگان تنگه ادرار تعیین فرمود
 و طوایفی که از طالبان علم محتاج ده تنگه بودند صدگان و دویستگان
 و سیصدگان تنگه ادرار معین گشت و علما و متعلمان شهر از خود و
 بزرگ با نعمت و ثروت شدند و از فقر و فاقه و احتیاج و خواست
 خلاص یافتند و بیشتری از طوائف مذکور که کفش درست نداشتند
 از مباحم سلطان فیروز شاهی جامهای لطیف می پوشند و پیراسپان
 چیده سوار می شوند و بیشتر در علوم دین و بتعلم احکام شرح
 مشغول می باشند و دعای مزید عمر بادشاه دین پرور می گویند و
 بچنین استاذان علم قرأت و حافظان و مذکران و خطاطان و مقربان

و فرزندان و عسکران و فرماشان و مجازران که هر همه بی نان و بی ادرار
 و بی وظائف شده بودند و بفقور و فاقه مبتلا گشته و دشمن کام شده
 بعواطف سلطان عالم فیروز شاه هر یکی را از هزار گان و پانصد و
 سی صد و دریست تنگه ادرار تعیین شد و از جهت معاش و انتعاش
 اسوده گشتند و ایشان را احتیاجی و نیازی و در ماندگی و اضطراری
 نماند و شب و روز در بلندی شعار دین محمدی مشغولند و از دل
 و جان دعای مزید عمر شاه عالم و شاهزادگان میگویند و خانقاهات
 شهر و حوالی و قصبات چهار کرده می پنبج کرده می جمله بلاد سمانک که
 از ساها باژ حکم خراب پذیرفته بود و پرنده پر نهیزد و تشنه آب نمی یافت
 از مرادم سلطانی فیروز شاهی از استاذان داران و صوفیان و متعبدان و
 قلندران و جیدریان و سحران و مسافیان پر و پیمان شده است و از
 دولت روز افزون فیروز شاهی در خانقاهات مذکور دینهای معمور و مزروع
 داده اند و دهگان و پنجمگان و بیستگان و سی گان هزار تنگه در وجه
 اخراجات خانقاهات صوفیان و در وجه وظایف و مواید مسافران
 تعیین شده و خاندان های شیخ فرید الدین و شیخ بهاء الدین و شیخ
 نظام الدین و شیخ رکن الدین و شیخ جمال الدین اچه و
 چندین مشایخ قدیم دیگر بدینها زمین ها و باغها از هر پنا شده است
 و از مرحمت سلطانی فیروز شاه عالمی در اسایش گشته و جماعه
 صوفیان و ختمیان و متعبدان و وظایف خواران را وظایف و مواید بی
 عکر مدبرند و ایشان هر همه از برای مزید عمر خداوند عالم ختم قرآن
 میکنند و بعد اداء صلاه نراض و نوحه می خوانند و تکبیر میگویند
 و بدل فارغ در طاعت و عبادت و تسبیح و تهلیل مشغول می باشند

و صدقات خداوند عالم بر پیران و زلالان و بیوگان و یتیمان و گوران و مسکینان
و جای ماندگان علی الدوام، و الاستمرار میرسد و عامه خلایق از
عوام و خواص بدعاه و ثناء خدایگان روی زمین خلد الله ملکه و سلطانه
مشغول می باشند و غمی و تفرقه و هراسی و پریشانی پیرامون
خاطر کسی نمیگردند و اغذیاء مساک در ثروت و فقره از معاش بی
غم روزگار میگذرانند و از عمر بر خودداری میگیرند و از عیش می
اسایند که اگر ضیاء برنی از مشاهده چذبن خدیرات و حسنات و کثرت
ادارات و انعامات و آنکه تمامی املاک و مغرور و ارقاف مقدس
گشته و بخالصه باز آمده باولاد و احفاد املاک (داران) دادند و ارقاف
بر حکم وصایاء واقفان بفرزندانشان ارضانی داشتند و چندی از دربار
انعام دیده و زمین برگذشتهها مزید کردند نوشته است و می نویسند
که من همچو سلطان العهد و الزمان فیروز شاه السطان در اعطاء حقوق
مسلمانان و ایتمار احکام شرع محمدی بادشاهی دیگر ندیده ام نه از
روی انصاف و راستی و درستی بر حق باشم *

مقدمه پنجم در بیان عمارات عهد همایون فیروز
شاهی که از غرایب عمارات عالم بنا شده است
و واسطه منافع عام گشته *

و از آنکه حق سبحانه و تعالی ذات همایون سلطان العصر و الزمان
فیروز شاه السطان را معدن خیرات و منبع حسنات آورده است
و واسطه منافع عالمیان پدید آورده * مدر اوایل عصر همایون او عمارتها
بنا شد که مثل آن عمارت ها نه در دار الملک دهلی و نه در اقالیم

دیگر نشان میدهد و مسافران برو بگرد و نظاره بناهای فیروز شاهانه
 حیوان می مانند و یکی از بناهای مبارک فیروز شاهی مسجد
 جمعه است که عمارتی بس غریب و عجیب و مرتفع بر آمده
 است و طاقهای مسجد همایون با طاق آسمان هم مساوات می زند
 و از آنکه این خیر که اعظم الخیرات است باری تعالی از بادشاه اسلام
 قبول فرموده است جواهر موحنان معنی و موحدان مقصد را که
 رخصت بعد مذمت گفته است که البته می خواهند و سعی می
 نمایند که نماز جمعه درین مسجد ادا کنند و روز جمعه از کثرت مصلیان
 در زیر پوشش و بالای بام و تمامی صحن جای نمی ماند و از انبوهی
 و بسیاری مصلیان در کوچه متصل صغوف نماز جمعه ادا
 میکنند و همین رغبت مسلمانان که با وجود مساجد دیگر درین مسجد
 سعی می نمایند و از کجاها روان می آیند و همین کثرت که در
 مسجد تمیگنجد و در کوچه های متصل نماز میکنند علامتی بس
 شرف است در قبول این خیر در حضرت بی نیازی و باری تعالی
 این بنای خیر و مائر بناهای دیگر را بر ذات همایون بادشاه عصر
 و زمان الوائق بنصره الرحمان ابو المظفر فیروز شاه الساطن
 مبارک و میمون گرداناد و وامطه بیزید عمر این شاه جهان پناه شواد
 دوم از بناهای مبارک خداوند عالم مدرسه فیروز شاهیه است که برین
 هو العجب عمارتی بر مر حوض عائی بنا شده است و عمارت
 مدرسه مذکور از رفعت گنبدها و شیرینی عمارتها و موازین صحنها
 و لطافت نشیب چترهای و محلهای مروج در صفهای دوازده گوی
 لطافت از عمارتهای که در عالم معروف است زبده است و عجب

عمارتی و بوالعجب بقای که هر که از مقیمان و مسافران در معرفت
 فیروز شاهی در می آید هیچکس تصور نمیکند که مگر در پیشگاه
 عدل در آمده و یا در قریب اعلی جای یافته و بمجرد در آمدن
 حزن خاطر در آینده دور میگردد و از تماشای عمارتهای دلگشای مدرسه
 فیروز شاهی دلهای منجم گشته می کشاید و از نظاره روح افزای
 مذکور جاهای خراب مانده تاره و شکفته میگردد و اندوههای دیرینه
 از سینهای نظارگیان فراغ می شود و چنان اشفته عمارت و والد
 هوای مدرسه فیروز شاهی می شوند که از خانمان یاد نمی آید و
 حوایج و مهمات خود را ترک می دهند پایی از درون مدرسه بیرون
 نمی توانند نهاد و مقیمان شهر از شیطنتی هوای جان ربای مدرسه
 اوطان قدیم را ترک می آرند و در جوار مدرسه مذکور خانها می
 سازند و تا پانزده کرت و بیست کرت در مدرسه در نمی آیند خاطر
 شان فرار نمی گیرند و مسافران از هوای مدرسه مذکور مقیم میشوند
 و مقاصد و مارب سفر را ترک می گیرند و نیت میکنند که تا باقی عمر
 درون مدرسه مقوم گردند و هر مسافری که از اطراف ممالک عالم
 درین مدرسه رسیده و غرایب عمارت و لطایف هوای مدرسه مذکور را
 مشاهده کرد موگندان غلاظت شداد بر زبان رانده و گفته که من بیشتر
 جهانرا در نوشته ام و چندین شهرها دیده مثل شیرینی عمارت و
 هوای روح افزای مدرسه مذکور در بساط عالم عمارتی و بقای ندیده ام
 چه مدرسه فیروز شاهی از شیرینی عمارت و موازین عمارت و هوای
 دلگشای ازان بناها فادری است که اگر بر خوبیتی و خندان و قصر گهرین
 پیشتر می جوید می رسدش و از آنکه مدرسه فیروز شاهی عدل خندان

و احضرات ائمه و ذر او هم عبادت لازمه و هم عبادت متعدیه می باشد
 می شود و فرایض خمس و جماعت میسرور می گذارند و صوفیان نماز
 چاشت و اشراق و نوح زوال و اوایلین و تجمید ادا می کنند و لایه و
 نهارا ذکر میگویند و بدعا و ثنای پادشاه مشغول می باشند و مولانا
 جلال الدین رومی که بس استادی متفنی است دایما در منصب
 اذات سبقت علوم دینی میگوید و متعلمان را همواره تعلیم می کنند و
 تفسیر و حدیث و وفقه می خوانند و هر روز حافظان در ختمهای
 قرآن مشغول می باشند و مسافران اواز تکبیر با شمان می رسانند و
 موفدان پنج وقت با یک نماز میگویند و در استخار بدعای پادشاه
 اسلام و سایر مسلمانان غلغله بر می آرند و از صدقات سلطان فیروز شاهی
 طوایف مذکور را ادراعات و انعامات و وظایف و صدقات نقد میسر سازند
 و هر روز پیش هر طایفه وظیفه مایده نعمت می کشند و چه بمتعبدان
 و متعلمان و حافظان و مصلیان و ذاکران و مشغولان و چه سایر بندگان
 خدا مدرسه فیروز شاهی را نختیار کرده و راحت ها و اسایش ها
 می گیرند و شب و روز بدل غارغ بدعاه مزید عمر پادشاه اسلام که
 بانی این چنین خیریه معظم است مشغول می باشند و عندالله
 توالی بهز اجابت مقرون می شود که اگر این چنین بانی مبارک
 بود عمارتی همایون که معدن مذاهب علماء و صلحاء و عباد و مسافرو
 مقیم است بر عمارت ارم که از جن وانس از آن عمارت شوم که بانی
 آن شدن عاد بد بیست بنود ذره منفعت نیانفتند رجحان جوید و چه
 از جهت کمال اعلام و نهایت دین داری بانی خود اعلی سلطان
 زین فیروز شاه السلطان در چه از جهت بعیاری طاعات و عبادات و

خیرات و حسنات برتری طالبند هیچ یکی از علما و عفا از
 رحمان طلبی مدرسه فیروز شاهی در عمارت ارم مانع نتواند شد و
 برتری او را علما و عقلا دیناً و انصافاً قبول باید کرد و اگر در
 دارالملک دهی بادشاهان گذشته طاب ثراهم عمارت ها بسیار کرده
 اند و مالیهایی بی اندازه در آن خرچ شده و موطن دیوان و پریان گشته
 فاما شیرینی و روحی و راحتی که مدرسه فیروز شاهی دارد در هیچ
 بنای نیصت و بدین زیبایی عمارتی مشاهده نشده است • بیست •
 نباشد این چنین زیبا بنای • و گر باشد چنین زیبا نباشد
 و سوم بنای مبارک سلطان فیروز شاهی در دارالملک دهلی عمارت
 بالا بند سیربست که در رفعت با فلک برابری می کند و از زیبایی
 عمارت و خلامگی هوا رشک عمارت ربع میمون بر آمده است و
 از مسکن طیبه بر صورتی نموداری نباشد و عجب عمارتی
 بر آمده است و اگر آن را قصر گویند شاید و اگر خانقاه سازند
 بهتر آید و اگر مدرسه خوانند شایسته تر نماید و اگر با مدرسه
 فیروز شاهی عمارتی خواهد که بنوعی دم مساوات بزند در دارالملک
 دهلی همین عمارت بالا بند اب سیربست که هوا خوش از حکایت
 از هوای حیات عدن میکند و از هر طرفی که از آن عمارت بدیع ناظران
 نظرمی اندازند همه بافهامی بهشت و سبزه زارهای بهشت در نظرمی آید
 و لطایف آن عمارت در نهایتی است که قلم و زبان از تحریر ظرایف
 آن عاجز میگردند و درین ایام در آنجا از عواطف بادشاه اسلام در حقی
 منظم بنا شده است و مولانا سعید الایمه و الایمان نجم المله و الدین
 سمرقندی که از نوادر اساتذہ است در آن عمارت مبارک مفروض

گشته و لورده دیده و اندر او انعام تعین شده و چهلدین متعلمانرا انجا بنی
 کرده اند و هر روز بخدمت امتان مذکور علوم دینی درس میکنند و
 همواره بدعای مزید عمر بادشاه مشغول می باشند و باری تعالی خیر
 مذکور و سایر خیرات سلطانی فیروزشاهی را که از حد و عد گذشته است
 واسطه مزید عمر و خیریت عاقبت او گرداناد آمین و از غریب است روز
 افزون سلطانی فیروزشاهی حصار فیروز آباد برکناره چون در بهترین
 موضعی بنا شده و اگر در وصف روح افزا و هوای پاکش و بسیناری منافع
 و مبارکی بنای شهر فیروز آباد که در سرور ایام و شک امصار بزرگ
 خواهد شد بیابیم مرا علیحده مجلدی تضيف باید کرد و حصار
 دیگر که نام آن فتح آباد است در میان هانمی و سرستی و فیروز آباد
 تحصنی محکم تر در حدود بهنظیر بقا فرموده اند و تمام شده و از
 برای منافع بندگان خدا از کجاها جویهای در دراز کائنه اند و آبها
 روان کرده اند و در زیر حصارهای مذکور در اردو و ازان آب باغها
 و رزها و زراعتهای آن آغاز شده است و دشتها و صحراها که پراز خار
 مزین بود گلستانها و بوستانها گشته است و روز بروز مزید گردد الهی
 بعزت است و اما ما ینفع الناس فیما کنت فی الارض * سلطان عهد
 و الزمان فیروز شاه السلطان را که واسطه منافع خواص و عام بندگان
 است بر تخت جهانپائی فو از آن سال باقی و پاینده باز
 آمین رب العالمین *

مفید ششم در بیان کافتن جویها که بنفع عام تعلق
دارد در ریگستانها و بیابانها که خلقی در آن زمین از
بی آبی و تشنگی هلاک می شد و وحوش و طیور
از تشنگی می مردند *

در عصر همایون فیروزشاهی مثل چون همانند گنگ جویها
دور دور از قیاس پنجاهگان شصتگان کروه کافتند و در بیابانها و
ریگستانها که حوضی و چاهی هرگز نبود آنها روان شد و حاجت
بکشتی انتاد و ازان فراخی و زیادتی آب کافتند در کشتیها موارمی شوند
و مسامت راه قطع می کنند و باریتعالی اینچنین خیری که اعظم
الخیراتست و هم واسطه خلاص است از تشنگی و بی آبی و هم
و میلست زراعت نفایس غلات و نیشکر و باغها و رزها از چندین
بادشاهان دارالملک دهای سلطان عصر و زمان فیروز شاه السلطان
را توفیق بخشید و بسعی جمیل و حسن اهتمام سلطانی فیروزشاهی
در بیابانهای خراب و ریگستان های موزان آبیهای روان و جویهای
دراز پیدا آمد و در زمینی که مسافران و راه روندگان از خوف بی
آبی و ترس تشنگی نتوانستندی که در درون قدم زنند و بامشک
و معطره و شبها روان شدند و بیچاران در آن زمین از بی آبی
و تشنگی هلاک می گشتند و در آن صحرا های دراز و بیابانهای
خراب که حوضی و چاهی و آب گیزی نبود گله سباع و جمه وحوش
از تشنگی سقط می شدند و طیور از بی آبی می مردند قطره آبی
که نولک پرند پر شود در کوهها نمی یابند و جرعه که چرند از آن

در آن زمان که در آنجا کاشته اند و مثل جوی و کنک است
در صورتی که اگر لشکرها در کفاره جوی از جویها که بفرمان سلطان
پناه نبروز شاه السلطان کاشته اند لزوم کندن و قرنیه بماند از آنجا یکی
باز نیارد و خدای داند و بس که در مرور ایام در کناره های جویهای
مذکور چند هزار دینه آبادان خواهد شد و از حرانست و زراعت رهایی
ان دهها چند نوع مغلها و نعمتها خواهد رست و ارزانی غلها در آن دیار
تا کجاها خواهد رسید و اینجا که هم درین وقت زراعتها کرده اند و باغها
بنا کرده نعمتها میبرید و از آن تاریخ که آبادانی هند در میان است
در آن هر زمین ها از مدب بی ابی مواشی بسیار تلووندن بجا
دیده و تلوندی گردنهایست که رعایا در آن صحرائی که اندک ابی
باشوند گردنهای را و مواشی ها را اینجا برزن حال درازده ماه با
در چه در گردنهایستوطن گردند بعد ازین از دولت جهانگیر فیروز شاهی
رعایای این دیار دیدهها آبادان خواهند کرد و چانهها پر خواهند آورد
ایشان رزن و بیچه ایشان از تنگی زیر گردون بودن خلاص خواهند
یانت و موتهی و کنجد که در آن زمین میباشند و در بیابانها فرود
می بردند بجا ای از قوت اب نیشکر و حنطه و نخود خواهند کاشت
و در حانهها آورد و مواشی ایشان بواسطه کثرت جویهای دریا مانند یکی
بهزار خواهد شد و از مراحم سلطان فیروز شاهی هم رعایای آن هر
زمین را سر و سامان پیدا خواهد آمد و هم ولایه و مقطمان را بواسطه
آبادانی دیدهها ضبط بیشتر روی خواهد نمود و در سندن خراج و خزینه
استقامتی هر چه تمام تر ظاهر خواهد شد و عامه رعایای آن جانب
که نیشکر و گندم و نخود و میوهها و گلهای بیاضی پیشم نمودند و

بگوش می شنیدند و گندیم و نخود و لند و جوداگون بر طریق تمامش
از دهلی و حوالی دهلی در آن مرز زمین برداشتی و بهایی قماش
فروختنی و رعایای آن ولایتها داند نخریدندی و ذل و حنطه نمودندی
مگر هر مهبائی و شادی تا بعد ازین از بسیاری آب جویهای سلطانیه
فیروزشاهی نیشکر و حنطه و نخود و نعمتهای گوناگون خواهند کاشت
و هم خواهند اسود و هم خانهای خود را از انواع نعمتها پر و پیمان
خواهند کرد و چنانچه قند و نبات و نیشکر و حنطه و نخود از حوالی
دار الملک دهلی بر طریق سودا در این اطراف می آمد از آن سر
زمین در دیارهای دیگر خواهند رفت و عالمی و جهانی در امایش
و راحت و نعمت های گوناگون بخواهند اسود و برخورداری ها
خواهند گرفت و عامه رعایا و برایی انجانب بدعای مزید عمر سلطان
عالم پناه که بانی انچنان خیر است و طب اللیمان خواهند شد و
محمد و مآثر فیروز شاهی دامن قیامت خواهد گرفت و
چگونه محمد و مآثر سلطانیه فیروز شاهی دامن قیامت بگیرد
که در صحراهای که جز خارخسک چیزی دیگر بر نیامدی و
زمینهای که فرسنگ در فرسنگ حفظان و مفیدان و برک الی بودی
از بهاری زراعت و حرابت و باقها و وزها که بواسطه کثرت ابهای
جویهای مذکور خواهند کرد و بوختیاتها و گلستانها و نیشکرها و حنطهها
در نظر خواهد آمد و در آن بوختیاتها و گلستانها هم گل اعل و گل
صدهرگ و گل کره و سیوتی خواهد رست و انار و انگرور و حبیب و خوربوزه
و تونج و جنهبری و انجیر و لیمون و کرفس و جویانگ و تفزک و
باتلی و خشمش بار خواهد آورد و نیشکر سیاه و پرنده در باغها

خواهند کاشت و درختان کهنی و جمون و خرمای خدیری و بقیل
 و سنبل و بیبل و گل نهال خواهند کرد و از دولت روز افزون نیرز شاهی
 همه در سنوات نزدیکه نه دور چندان نعمت گوناگون در آن سرزمین
 روند که از بسیاری ازان سرزمین در دارالحک دهنی فروختن آرند
 و خیر کائنات جوینها عجب خیری است که ازان هزار گونه نفع بندگان
 خدای را میرسد و در مستقبل ایام بیشتر خواهد رسید و هر چه روزها
 بر خواهد آمد مذایع خلق بر مزید خواهد شد و مصافرائی که روزها
 در آن سر زمین در هنگام مصافرت بتیم نماز گذارند بعد ازان در
 اوقات خمس به فعل نماز خواهند گذارد و ازانکه از ترس باد سموم که
 در آن راه است شب گذشتندی و حمایلهای بیاز در گردن انداختندی
 بعد ازان در میان انساب روان شوندی و اصلا در اسما مطهره و مشکیزه
 و مشک پر آب برندارند و خداوند عالم را ازان خیر معظم که واسطه
 مذایع عام است هم جن و انس دعا میکنند و دعا خواهند گفت و
 هم مباح و وحوش و طیور که از تشنگی و بی آبی بالغاً مابغ رستند
 بزبان حال دعا مزید عمر میگویند و خواهند گفت و این خیر است
 که سالها و قرنها در میان بندگان خدای خواهد ماند و رابطه مزید
 عمر پادشاه اعلام شده است و آنکه مصطفی صلی الله علیه و سلم
 صدقه جاریه نموده است که حالها و قرنها از مردم باقی می ماند
 صورت و معنی کائنات جوینهاست که دایم جاریست و در جمله کثرت
 مذایع جوینهای سلطان نیرز شاهی اندازا آن نیست که بتحریر و تقریر
 دوستان آورد و مذکبه موافق تاویح نیرز شاهییم از جهت آنکه این
 خدیری که مذایع آن بهامه انبندگان از ادیبان و جانوران بهنگو میرسد

و تا قرنها و عصرها بشمار خواهد رسید از خیرات و حسنات سلطان عصر
 و زمان فیروز شاه السلطان دیدم در عمر خویش از بادشاهان دیگر مشاهده
 نکردم درین تاریخ نوشته ام که بادشاهی همچو سلطان فیروز شاه که
 مجمع مکارم اخلاق و جامع خیرات و حسنات است من در تختگاه
 دهلی یاد ندارم و باری تعالی و تقدس توفیق چندین خیرات و
 حسنات که یکی از یکی در مذامع عام بیشتر و بهتر است از جملة
 بادشاهان بسطان عصر و زمان فیروز شاه السلطان ازانی داشته است
 که او را بچندین در آنها و نعمتهای گوناگون مخصوص گردانیده *

مقدمه هفتم در بیان استقامت ضوابطی که از
 اشغال ان امور ملکی و مصالح جهانداری سلطان
 فیروز شاه زود تری فراهم گرفت و تشنت و تفرق و ابتری
 و پریشانی که بانواع ظلم در امور ملکی بار آورده بود
 هم در سال اول جلوس بانتظام و التیام پیوست و مقرر
 مشاهده جماعیر خواص و عوام اهالی دار الملک
 دهلی و اهالی بلاد ممالک است *

که پیش از آنکه سلطان عصر و زمان فیروز شاه السلطان بر تخت
 بادشاهی متمکین گرد و ممالک هندی و سند چه از قحط و وبا و چه از
 جمعی طغانات و بغات و چه از کثرت سیاست و چه از تنفر عام زبرد
 گشته بود و خلیق که ربلا شده بخواص و عوام دانشمند و درویش
 و نویسند و لشکری و صحران و مجهول و وضع و شریف و آخر از
 و از آنی و سوداگر و مزارع و کاسب و پیکار ابتری و پریشانی

زین نموده و هر هر طایفه و طایفه ایتزی و ایتزانی زین داده و
 هر هر قومی و گروهی تفرق و تشتت پیدا آمده و بعضی مردم از
 قحط تلف شدند و بعضی از وبا هلاک گشتند و بعضی در سیاست
 جان دادند و بعضی ترک خانمان دادند و دور دستها رفتند و غربت
 و بچارگی اختیار کردند و بعضی در جنگها خزیدند و دامن کوهها
 گرفتند و سلطان عصر و زمان فیروز شاه السلطان که هزار سال از
 جهانداری و جهانبانی منقطع باد باستقامت چنان ضابطه همدار
 سر یکسال در سال اول جلوس انچنان ممالک ایترو در هم و پربشان
 و لوازه گشته را چنان فراهم آورد و منظم و منظم گردانید که گوی
 هرگز درین دیار نه قحط بوده است و نه وبا افتاده و نه حیات گذشته
 و نه تشتت و تفرق و تفرزده و از زور دولت و زور اقبال نهایت
 سعادت و فرط بختیاری سلطان عصر و زمان فیروز شاه السلطان در
 محیط ممالک هند و سند شرقا و غربا و جنوبا و شمالا مشاهده نمیشود
 مگر جمعیت در جمعیت و آبادانی در آبادانی و زراعت در
 زراعت و باغ در باغ و زرد زرد کشت در کشت و سود در سود
 و منافع در منافع و آمان در آمان و آسودگی در آسودگی و بیغمی
 در بیغمی و فراغ در فراغ و راحت در راحت و آسایش در آسایش
 و تقم در تقم و قلند در قلند و ترکه در ترکه و عیش در عیش و
 کامرانی در کامرانی و رونق در رونق و رواج در رواج پیدا آمده
 است و جهانیان درین دولت از معایش و مکسب خویش برخوردار
 میشوند و ضابطه اولی سلطانی فیروز شاهی از برای استقامت
 مصالح جهانداری ترک سیاست که در هند و دولت روز ایران

فیروزشاهی هیچ موجدی و منسلکی و موسیقی و صنایع و مطبوعاتی
 و فلسفی و مظلومی و مسکینی و صاحب دینی و بی دینی را در
 پیش داخل دار السلطنت سیاست نشدند از میان زمین رستند
 و از اسنان باریدند و جمیعتهای فراوان و انبوههای آبادان بی پایان
 از هر طایفه و طبقه در دار الملک دهلی پیدا آمدند و ممالک به نوبی
 آبادان و معمور گشت و امان بر عالمیان جلوه کرده و منکذ ضیاء برنی
 مولف تاریخ فیروزشاهییم و عمرم بهفتاد چهار سال که در نیم قرن
 بود در نوشته است در هر مسجد جمعه که در می آیم و یا در هر نماز
 عید که می گزارم و یا در هر سرای که درون میروم از مشاهده کثرت
 خلق و جمعیت و زاهدیت خلق و امان خلق حیران میشوم و
 طوایف و طبقاتی را می بینم که چندین مردم بکار آمده کجا بودند
 و از کجا پیدا شدند که از علما و مشایخ و صوفیان و متعلمان و استادان
 داران و زاویه نشینان و زاهدان و متعبدان و حیدریان و قلندریان
 بهی بسیار می بینم و یکی را از ایشان نمی شناسم و گهی ندیده
 بودم و اکثر از امرا و مپهسالاران و سران و معارف بیشتر در نظر می
 آیند و اکثر نویسندگان که از برای نام مانده بودند و عنقا و کیمیا گفته
 بیشتر مشاهده میشوند و از دور عدل و احسان و بسیاری مهر و
 شفقت و کثرت حیاتی حلقان عضو و زمان فیروزشاهی سلطان چندان
 مردم کار آمده گرد آمده و چندان جمعیت ها شد که من در هیچ
 مذهب و عصری چندین خلق با چنین زاهدیت و ثروت و نعمت
 و امان و بیغمی یاد ندارم و میدانم و نانیان دیگر هم میدانند که در
 قبایع عدل و احسان و ارازه حلم و عیا و از عینت مهر و شفقت

سلطان فیروز شاهی زنگان باز آمدند و پنهانیان پیدا شدند و
 گریختگان مراجعت نمودند و اداره شدگان قراهم گشتند و خایقان امان
 یافتند و پربشانیان جمع شدند و متمردان مطایع گشتند و سرتایان
 منقاد شدند و تنفر عام از میدان خاست و بغی و طغیان در زیر زمین
 فرو رفت و جهان از سر شگفته و خندان شد و جهانیان معمور و
 آبادان گشتند و ممالک از سر قراهم آمدند و ضابطه دریم سلطانی
 فیروز شاهی که از استقامت آن بلاد ممالک هژد و سزد آبادان و
 معمور گشت از دست که خراج و جزیه بر حکم حاصل حکم شد که
 بستانند و قسمت و زیادت طلبیها و نا بودها و معندها تصوری
 یکی از میان رعایا برداشتنند و مقاطعه گیران و مخربان و توفیر نمایان
 را گرد گشتن اقطاع و ولایت بلاد ممالک ندادند و از محصول
 ممالکی که رعایا از دل و جان بی کراهتی و مشقتی و شدتی ادا
 نمایند کفایت کردند و با سزایان که خازان بیت المال مسلمانان اند
 عذبی و خشونتی در میان نیدارزدند و از استقامت ضابطه مذکور ولایتها
 آبادان شد و گروهها و فرسخها در فرسخها سزور گشت و دشتها و بیابانها
 و صحراها در زراعت و حرثت در آمد و کشت و بکشت و باغ و باغ
 دیده بدیده متصل شد و تنفرهای بیخ بسته بیک دفعه از سینهای
 عامه رعایا بخاسته و زنگه خراج و جزیه بر حکم حاصل شدند هیچ
 عاملی و متصرفی و کارکنی نلک وانی مقطع را شکستی نیفتاد و
 بغایا در اقطاع و ولایات نماند و عهده داران در مطایبه دیوان
 وزارت نیفتادند و در محاسبات در نماندند و مسلمانی در بند و زنجیر
 ولت و چوب و قضیحت و رسوا نگشت و این معنی جز در عهد

فیروز شاهی در دیگر عهدی معاویه نبوده ، ضابطه سوم سلطانی
 فیروز شاهی که از استقامت در جمیع بلاد ممالک عدل و احسان
 فیروز شاهی منتشر گشت و در نظام و تعدی بسته شد انست که
 اعوان و انصار و شغلداران درگاه و واندان و مقطعان ولایت همه خیران
 و محسنان و عادلان و منصفان را برگزیدند و هیچ شریزی و ظالمی و
 خدا نا ترسی را سرری و سروری ندانند و هرگاه باری تعالی بادشاه
 عصر و زمان ابوالمظفر فیروزشاه السلطان را بمکارم اخلاق و دینداری
 و شفقت و بسپاری حلم و حیا و عدل و احسان اراده است بر
 حکم الناس علی دین ملوکهم و اعوان و انصار و خواصان و مقربان
 درگاه او ولات و مقطعان و حران و سر لشکران بلاد ممالک او متابع
 اوصاف و اخلاق بادشاه جهان پناه نصیب شدند و از استقامت ضابطه
 مذکور که سر جمله امور جهانداری است هیچ شریزی و بد نفسی
 و خبیثی و ظالمی و بی سعادتگی و عوالی و نا خدا ترسی در
 زشت خوی بر سر کار معلمانان و زمینان نصیب نگشت و نیکان و
 نیکو سیرتان از فرمان روی بدان و بد سیرتان عاجز و بیچاره نگشتند
 و از استعمال ضابطه مذکور زبان عامه خواص و عوام رعایای ممالک
 در شکر و ثناء سلطانی فیروز شاهی و طیب اللسان گشته است و
 «مواره جمامیر رعایای ملک از فیرواخلاص و هوا خراهی سلطان
 عالم پناه خلد الله ماله و سلطانه خود را بزن و فیزند خود را میخواستند
 که در پای اسب خدایگانی فیروز شاهی فدا کنند که اگر من که
 مولفم خواهم که مآثر جمیع اعوان و انصار و حران و سر لشکران در امت
 فیروز شاهی را درین تاریخ ذکر کنم از بی کسی که بپایانند و مآثر ایشان

بصورتی است از غرض باز ما بم غاما از ذکر بزرگانگی که از بی ذکر کوشش
 محاسن ایشان و شمه باز نمودن از اخلاق و اوصاف ایشان چاره ندیدم
 تصنیف خود را بذکر اوصاف بزرگی ایشان ارادت و از جمله
 شاهزادگان شاهزادگان جهان اعظم معظم شاد بختان مد الله عمره و ضعف
 قدره که به اخلاق پسندیده و داب اداب شاهزادگی موصوف است و شاه
 عالم از بندگیهای پسندیده آن شاهزاده جهان در غایت رضاست و
 شغل معظم و کینداری که اعظم التذغال درگاهست با صد هزار مراحم
 و عواطف دیگر در باب او مبدول گشت چنان مودب و مهذب و
 مکرم و مبیجل است که زمان زمان مراحم حلطانی در باب او بر
 مزید میگردد باری تعالی اعظم شاد بختان معظم را در نظر شاهجهان
 بر خوردار ممرگردانان و شاهزادگان دیگر با آنکه بخطاب خانی و اشغال
 بزرگ و اقطاعات مشهور مکرم و معظم گشته اند فاما چون در طور
 صبا اند و بخواندن قران و اموختن خط مشغول اند و الی یومنا درگاه
 ایشان علیحدّه نشده است و حکم مطلق بدیشان مفوض نگشته و
 فواب ایشان بر هشم و اقطاعات شاهزادگان کار میکنند باری تعالی
 شاهزادگان ما را در نظر شاهجهان بر خوردار ممرگردانان و هر یکی
 و ابفرمان رومی اقلیمی و کشوری و دیاری رساناد امین رب العالمین
 و از آنکه در نظر خداوند عالم با اداب جبری و سروری پرورش می یابند
 امید است که بتدریجات بزرگی و سروری ترقی خواهند کرد
 • نظم •

یکی بمثل سکندر که او جهان گیرد • دگر یحسان خضر عمر جاودان یابد
 دگر عراق و خراسان مطیع خود سازد • دگر پیکر که خود چرخ تیرمان یابد

و علی الخصوص اعظم فتح خان که نور دیده شاهنشاهی و هم نیز من غلظت
 عالمی بکارم اخلاق اراسته گشته و بداد و اداب بزرگی و سروری
 پیراسته و اثر نوار شاهزادگان در حیز وجود آمده و بر من که دعا
 گویی قدیم بادشاه عالم بفاهم نظر شفقت بسیار دارن باری تعالی
 فتح خان معظم را در نظر هدایون شاهجهان نعمت پیروی برساند و
 فرمان فرمای اقلیمی گرداند امین و برادران خداوند عالم که هر یک در
 خور هزار افرین و شایسته صد هزار تحسین اند و کدام درجه عالی
 و رتبت بزرگ باشد تر و اشرف تر و ارفع تر از برادری بادشاه
 جهان پناه تصور توان کرد که پیوند بادشاه اسلام خاصه برادری که
 اشرف و افضل پیوندهاست و اشرف ترین جمله شرف هاست و
 با این چنین شرفی بکارم اخلاق و حق شناسی و حق گذاری و
 وفا داری اراسته اند و معدن لطف و منبع انصاف اند و بر تبت
 عالی سرانرا گشته و یکی از برادران خداوند عالم که ملک
 ملوک امرا قطب الحق و الدین هم ملک و ملک صفاتست و هم
 از اعظم ملوک و مران حضرتتست و هم باخلاق حمیده و اوصاف متوده
 اراسته است و بفرط مهربانی و شفقت و خدا ترسی پیراسته و شاید
 که در همه عمر جوری و حیثی و تعدی دریا بد کسی در حریم خاطر
 او نگذشته باشد و سرچله آزر از زمین یافته و بدشتی اشغال این ملک
 محمد معظم در اعطاء صدقات و حمایات بادشاه اعلام مشاهده شده
 است و در امور دین و ملک معتمد علیه است و همواره در یاری
 بی یاران و در دستگیری در مانند گل مشغول بوده و هیچ نا مشغولی
 ازین ملک ملک خصال در نظر ناظری نیامده است و برادر

دوم خداوند عالم ملک الشرق فخر الدولة و الدین معین الاسلام
 و المسلمین ملک ملک صفات ملک ابراهیم معظم نایب باریک
 مکفه الله تعالی است که اعتضاد او در ملک و دولت و وفور شفقت
 و مرحمت بادشاه جهان پناه در باب او اظهر من الشمس است و
 از فرط عواطفی که خداوند عالم را در باب نایب باریک است و او
 را بشغلی معظم و مکرم گردانیده است که عهده مرهم (۹) آن شغل
 حاجات حاجتمندان بسمع بادشاه رسانیدن است و این شغلی است
 که جبرئیل درین شغل که حاجات حاجتمندان بسمع بادشاه رسانده
 آرزو برده است و ملک نایب باریک از وفور مرحمت خدایگانی
 در هر محلی که پیش تخت اعلی میروند حاجات حاجتمندان بسمع
 اشرف اعلی میبرمانند و ملتمسات بندگان خدای از بندگی حضرت
 حکم می ستاند.

• بیت •

او هم بر کار جبرئیل است • در پیش خدایگان کیهان

و هیچ نامشروعی ازین ملک ملک صفات در نظر ناظری زیاده
 است و ایشان را که خداوند عالم از جماهیر ملوک بر کشید و
 بخطاب خانی و چتر و دور باش معظم گردانید، مراحم خدایگانی
 در باب ایشان و اخلاص و هوا خواهی ایشان در بندگی درگاه اعلی
 اندازا تجریر و تقریر نیست و یکی از ایشان الخ قتلخ اعظم همایون
 خانبهان وزیر ممالک مقبول سلطانی بدیم الله معالیه است که
 صدت شش سال است که وزارت بلاد ممالک بر سر مفوض گشته
 است حل و عقد و قبض و بسط درین وزارت بدست او داده اند و
 او را مطلق العنان گردانیده و مراحم که خداوند عالم در حق اعظم

خاندان ارزانی داشته است هیچ پادشاهی در تختگاه دهلی در
 باب وزیر عصر خود نداشته بود و اختصاص او بدرگاه اعلیٰ از آن
 بیشتر است که تشریح باز نمایند و از بس که در اعظم خاندان
 قضایل حق شناسنی و حق گذاری بسیار است خود را از همه
 بندگان کمیند درگاه کمتر تصور میکند و از فرط اخلاص و بندگی
 میخواهد که خاندان خود را بر سر بندگان پادشاه خدا کند و در
 دیوان وزارت معاملاتی می ورزد که از معاملات حقوق بیت المال
 بتمامی در خزاین می رسد و در شدت طلب دهندگان از رده نمیشوند
 و درم از آنان که از درگاه هدایون اعلیٰ اختصاص بانراط بگرفته است
 اعظم تدارخان بهادر بده امیر المومنین ضوعف قدره است که در
 اخلاص و هوا خواهی بندگی حضرت گوی سبقت از جماهیر ملوک
 و امراء ربوده است و از مواظف خسروانۀ پادشاه عالم پناه بمرتبت
 عالی سرفراز گشته است و درجه اختصاص او در بندگی درگاه
 از ای از درجات سائر ملوک بر آید و با درجات عالیۀ خانی که
 معدن دنیا دار است در دین داری و تعبد و عفت و پاکی نفس
 و اشغال علم حدیث و فقه و رای صایب و لطافت طبع از نوادر
 خاندان و ملوک سلف و خلف است و آنکه دنیا را با دین جمع
 کرده است اعظم تدارخان است مؤمن بالله و سوم از بزرگان که مواظف
 خدایگانی در باب او به قسط نهایتست مملکت السادات صدر الصدور
 جهان جلال الحق و الدین کیمانی است اتمام الله جلالت کعبه
 نسب فرزند مصطفی و نور دیده مرتضی است از بوفور علم معقول
 و معقول قرآنی عهد و رازی عصر است و از بوفور مرحمت پادشاه

دین پیروز دین پناه درجه قضاة ممالک صدر صدور جهان جلال الحق
 و الدین که علامه رزگار امت او درجات قضات ممالک سلف
 و خاف که در دار الماک دهلی صدر جهان بودند از نع و بلند تر گشته
 و بادشاه اسلام خاد الله منته و ماطنه او را در امور احکام شرع
 محمدی کلا و جمله مطلق العنان گردانیده و تعیین ادراوات و انعامات
 و جمایه بر علماء دار الماک و تمامی بلاد ممالک بصدر صدور جهان
 مفوض گشته و به مثال دار القضاة او معاق شده و از آنکه سلطان
 نعصر و الزمان فیروز شاه السلطان متع الله المحلمین در اخلاص اهل
 بیعت رسول رب العالمین و در محبت خاندان خاتم النبیین گوی
 سبقت از بادشاهان ربع مسکون ربوده است بنقطه نهایت و غایت
 ترقی کرده چه در باب صدر صدور جهان و چه در حق سایر مادات
 فاطمیه انواع مواطف و مرحوم مبدول میفرماید و هم از آثار محبت
 خاندان مادات امت که خداوند خان اعظمی خداوند زاده قوام الدین
 اتره غنی مرحوم را چتر و دور باش و امارات بادشاهی داد و ملک
 سیف الملک برادر زاده او که سلاه پاک مصطفی است امیر
 شکار بادشاه جهان پناه است و ملک السادات و الامرا اشرف الملک
 که نور دیده زهرا و چشم و چراغ اسد القیامت در عهد دولت
 بادشاه اسلام معظم و مکرم است و بشغل نیابت و کیکری مشرف
 و معظم گردانیده است و زمان زمان بمواطف خسروانی حکوم و
 منجیل منی گردد و سید السادات علاء الدین سید رسول داد از مقربان
 درگاه شده است و بنظر غذایت سلطانی فیروز شاهی مخصوص
 گشته است و بانواع مواطف خسروانه اختصاص می یابد و از

کمال بحسن اعتقاد و مراسم سلطانی جماهیر سادات دار الملک و
 بلاد ممالک باشغال و انعام و اکرام و دیهها و زمینها مکرم و مبعجلند
 و هر همه سادات از ارحیا شده اند و بدعا مزید عمر خدایگانی
 مشغول گشته و اینکه از بندگان قدیم درگاه سلطانی فیروز شاهي از
 حقوق قدم بزدگی سرافراز شده اند و از اعظم ملوک گشته اند و
 اعوان و انصار حضرت شده و بمحل و بمرتبههای بزرگ رسیده پس
 بپایانند و هر همه باوصاف مستحسن موصوفند و بعدل و انصاف
 اراسته اند و در خیرات و احسان معروف و مشهور شده و در چنین
 کامرانی و کامگاری که بندگان قدیم بادشاه عالم پناه سر بر آورده اند بجز
 مهر و شفقت و انصاف و عدل از ایشان فعلی نامتوده و کاری نا
 پسندیده مشاهده نشده است علی الخصوص ملک شرف
 عماد الملک عارض ممالک بشیر سلطانی ادام ~~جنگه~~ دولت که
 بحشمت و مکنیت و مهربانی و شفقت اراسته و پیراسته و بوجود
 ذات میمون این ملک پسندیده خصایل دیوان عرض ممالک
 که منبع ارزاق مجاهدان دین و نمازیان اسلام است مزین و معتقیم
 گشته و چندین حائمت که ما می بینم و دیگران هم می بینند که
 ملک الشرق عماد الملک بشیر سلطانی در باب حشم که حارمان دین
 و ملوک اند مهربان تر از مادر و پدر است و از آنچه از اقرب دین
 ملک است و مهربان و اخس بندگان قدیم سلطانیست هر
 عرضه داشتی که در رفاهیت حشم پیش تخت اعلی میگذرانند
 بجز اجابت مقرون میگردد و از دولت روز افزون بادشاه جهان پناه
 بعد از قرنهای و عصرها این چنین عماد الملکی که کان ~~شفقت~~ و مهربانی

است بر هر حشم نصب شده است و دیگر از بندگان خاص و مقربان
 مختص درگاه اعلیٰ ملک الامرا ملک شکاربک و ملان سلطانی بنده
 قدیم بندگی حضرت است و او ملکی پسندیده اخلاق و حق شناسی
 و وفادارست و در درگاه اعلیٰ بس مقرب گشته و اختصاص تمام
 یافته بسیاری باشد که بی یاوران و در ماندگان و جاویدان را
 بصدقه بادشاه فریاد میرسد و عرضه داشت بپارگان در پیش
 تخت اعلیٰ میگذرانند و چون او بنده قدیم است و قریبی تمام دارد
 و عرضه داشتند او بادشاه بنده نواز بسمع رضا استماع میفرمایند و
 گذا کاران بشفاعت این بنده قدیم از درگاه عفو میشوید و ملک
 شکار بک و ملان سلطانی که روز بروز در نظر جان بخش بادشاه
 اسلام عزیز نیرو مکرم تریباد در باب من که موافق تاریخ فیروز شاهیم
 بسیار منعم فرمود و چند سخنی که از همپواری این در پیش
 تخت عرضه داشت کرد و ملک شکاربک منتهی الله را حشم بسیار
 داد و اقطاعات بزرگ فرمود و از خلق پاکیزه و حسن جسارت او هم
 حشم و هم رعایای اقطاعات او در آسایش و راحت و امن و بدیغمی روزگار
 بسر می بردن و اسوده و صرفه الحال اند و ههواره بدعاء عمر و دولت
 بادشاه جهان و خسرو گبهان مشغول می باشند و دیگر از برادران
 درگاه جهان پناه که از بندگان و مختصان قدیم درگاه اعلیٰ است ملک
 مستوفی اقتضای الملک نایب گجرات است که سالها بندگی درگاه
 اعلیٰ را بندگی و چاکری کرده است و در حق گذاری و حق شناسی
 و کور دانسی و کم ازاری و هفت مندی و رای صواب از توان نهاد است
 و از روز مراحم خدایگانی چند حال است که نایب عرضه گجرات

شده است بحسب کفایت و فرط درایت و دفور مهر و شفقت و از
 کمال انصاف و داد دهی آنچه از عرصه طویل و عریض را که از
 بسیاری بلغاها و فننها پتر و پریشان گشته چنان منتظم و منظم گردانید
 که بران مزید صورت نه بلدد و خراج آن عرصه را بر نهجی مستقیم کرد
 که هر سال چندین انکولوک بخزانة اعلی اعلاء الله میبرد و دیگر از بر
 کشیدگان درگاه جهان پناه ملک محمود یک است که بخطاب شیرخانی
 مشرف و مکرم گشته است و انواع مراسم و عواطف خدایگانی در
 باب او مبذول شده و شیرخان مذکور از ملوک و امرای قدیم است
 و عمر از نو گذشته است و در خانة صد رسیده است و او پدر
 او که از امرای عظام بزد بحلال خوارگی و وفا داری و حق گذاری
 اولیای نعمت منسوبند و هرگز در بلغاکی و شططی و بغی و فتنه
 یار نشده اند و این وصف در ملوک و امراء از اوصاف منجیه است و
 اولاد و احفاد ایشان را در حال خوارگی منقبت میکند و حال
 خوارگی بطنه اعتماد ملاطین است و عجب مایه بود که در طرز
 همپسالتری و امیری تا ملکی و خانی که عمر او نزدیک صد سال
 رسیده باشد و هیچ بلغاکی و فتنه و بغی و شططی یار نباشد و همیشه
 در حال خوارگی و حق شناسی روزگار او مرور و دیگر از برادرگان
 درگاه اعلی خاندان معظم ظفر خان است که بشغل نیابت وزارت که بعد
 از وزارت از اعظام اشغال دیوان اعلی اعلاء الله است مشرف و مکرم گشته
 است و باری تعالی ظفر خان مذکور را به عقمت و صلاح ارامت و
 یدیانست و صیانت پیراسته و حافظ کلام قلله اجیت و در قرأت قرآن
 عظیم المثال است و قرآن در فعال و غیر نماز چنان می بخواند که

صاحبان را رحمت روی می نماید و چشمها از نور آن روشن می شود و
خانی و ملکی بصفت مذکور از نوادر خاندان و ملوک بود و در
کار دانی و کفایت و همت و شجاعت و سخاوت نظیر خود ندارد
و دیگر از آنها را که بزرگی حضرت برکشیده است و بانواع مراسم
پنواخته و اقطاع ملتان داد، ملک عین الملک ماهر است که
باوصاف حمیده و هنرمندیهای گوناگون و وفای کفایت و حقایق
درایت موصوف است و از علوم بهره تمام دارد و به کارم اخلاق و محاسن
اشفاق ممتاز است و از آنهاست که از پرورش و نوازش اوردنغ الشری
فی محله باز می خوانند هم حمید است هم نصیب که از جمله
برکشیدگان و مقربان درگاه شهنشاهی فیروزشاهی است و به نیابت
عرضه ملتان مخصوص گشته است و عواطف خداوند عالم خاندان الله
ملک و سلطان درباب او از وصف بیرون است و دو امیر زاده بزرگ
که ابا و اجداد ایشان از چنگیز خان پسر امیران تمش بوده اند و همیشه
اصناف ایشان مکرم و معظم روزگار گذرانیده مختص و مقرب درگاه
اعلی شده اند و در بزرگی درگاه اختصاص تمام یافته و بانواع مراسم
مخصوص شده اند و میشوند و شب و روز در بزرگی تخت ملازمت
می نمایند و در مجالس خاص الخاص بادشاه جهان پناه میسر مند
و قرب ایشان در بزرگی حضرت از حد بیان و وصف گذشته است
و چون بداد و ادب بزرگی و مهتری ارسته اند و از ابا و اجداد
بزرگ زاده اند زمان زمان مرتبه و قرب ایشان در بزرگی حضرت
بریزد می گردند و یکی از آن دو بزرگ زاده چیس و خطا امیر قندهار
امیر مهبان است که او را سلطان مغفور محمد بن تغلقشاه در قندهار

معظم داشت کردی و امیر جهان گشتی و بارها فرمودی که
 امیر تبلیغ نبیه تمیر امیر تمن است و خان شهید را از بتکست و
 در تمامی مغلستان امیرزاده همچو او نیکست و او مسلمان شده است
 و در نفس این امیرزاده مسلمانی بسیار است شایان آنست که او را
 همیشه بر مرتبه بزرگ دارند و هیچ گاهی بد عهدی و بیوفای از او
 مشاهده نشده و او در اسلام اعتقادی درست دارد و خون نا حق
 نریخته است و بزرگی و عزت داشت او از واجباتست و قدم
 ملک معظم امیر احمد آقبال است که از نوادر ملوک و امرای چنگیزخان
 است و از ابا و اجداد امیر تمن و امیرزاده است و بذاته نفسی
 بهن مکرم و معظم دارد و هم حق شناس است و هم حق گذار و هم
 مخلص و بنده و هوا خواه درگاه است و بادشاه جهان پناه ما را
 در باب او عواطفه و مراحم بسیار است و شایان سرب و سزوی است
 و از حضرت بادشاه دین پناه ما همواره با نعامات و اکرامات منعم
 و مکرم میگردد و اختصاص از درین درگاه از وصف بیرون است و
 مقصود من از ایراد ذکر بعضی از احوال و انصاف حضرت سلیمانی
 امیروز شاهی آنست که در عصری و عهدی که بر رگن آن عصر و
 مقرران آن عصر و مقطعان و والیان آن عصر همه نیکو اخلاق و پسنده
 از صف بودند و بعدل و احسان و مسلمانی و خدا ترسی و مهربانی
 و شفقت متصف باشند و شریفان و خدیوان و ظالمان و عوانان را
 نیز امور جهان داری در عهد آن بادشاه مدخلی و مجالی نباشد
 و حال جهان داری آن عصر و امور جهان بانی آن عهد هر آینه امیر
 و سعادت انجامد و معانلات بادشاه و احوال و انصاف بادشاه

شایسته نوشتن تاریخ ها گردد و مسجدها و مآثر ایشان چون در قلم
• و زخان آبد دامن قیامت گیرد •

مقدمه هشتم در ایراد شمه از جهان گیری بادشاه
عهد و زمان فیروز شاه السلطان و کیفیت نهضت
رایات اعلی طرف لکهنوتی و فتح کردن لکهنوتی
و آوردن پیلان کوه پیکر و غنایم بسیار از آن دیار و
مخلص و مطیع گشتن ضابط لکهنوتی بدرگاه اعلی

و هم در اول سنوات جلوس سلطانی فیروز شاهی که بادشاه
جهان پناه است داد مصالح جهان داری می داد و بعدل و احسان
• و رافت و رحمت جهانزیان را منظم و منتظم میگردانید بسبع
همایون رحمنیدند که الیاس ضابط لکهنوتی که بتغلب آن دیار را فرو
گرفته است درینوقت حشری از پایک و دعانگ اب گرفته بنگاه
را جمع کرده است و از بی عافیتی در ترهت تازیده و مسلمانان و
فصیان را در عذاب داشته و ولایت آن سرحد را مواحمت میدماید
و از مستی طفیان و غصب و غارتی که از فوت تغاب کرده دست
و پا فراموش کرده آن ولایت را تهیب و تاراج میکند و مسلمانان
و رعیت را در عذاب میدارد و از فضول خدانی که بر سران اشقی
الاشقیار رسیده است شهرهای مسلمانان را غارت میکند از آنجا که عصبیت
دین و حمیت بیضه اسلام و مواظبت قهری و عادت جهانگیری
و هم خدایگانی نینوز شاهی بخداوند عالم که از حضرت امیر
المؤمنین عم زاده رسول اب العالمین در جمیع مصالح بادشاهی

و اولوالعصری مجاز است در هم ماه شوال شهر محنة اربع و خمه سن
و سبع هجری با عساکر قاهره از دار الملک دهلی بیرون آمد و بر سمت
لکنوتی و پندوه نهضت فرمود و بکوچ متواتر در خطه اوده رسید
و جمله رایان و رانگان و مقدمان هندوستان که پیش از جلوس فیروز
شاهی که سالها متمرک و متواری شده بودند با سوار و پیاده خون
دنیال ریات اعلی بر سمت لکنوتی طاعنا و راغبان روان شدند و در
لشکر گاه سلطانی جمعیت‌های کثیر گرد آمده و ریات اعلی با جمعیت
بی اندازه از آب سرو عبور کرد و از رسیدن ریات اعلی الیاس
ضابط لکنوتی و اعوان و انصار او را خبر شد ازین سرحدات باز گشتند
و در ترهت رفتند و از آنکه بختیان بهنگ لکنهای محاربه و مقابله
بالشکر سلطانی میزد در پانوی کرده و آیت فرار بر خوانند و چون
پادشاه اعلام در عصمت ایندی از آب سرو عبور کرد و چتر اسمان
سای سلطانی سایه بر عرصه کهریسه و گورکپور انداخت و عساکر
منصوره در ولایت رایان مذکور در آمد الیاس ضابط پندوه را
زدان بشکست و هرچه زود تر از ترهت در پندوه رفت و دنیال
تحصین مشغول شد چون ریات اعلی در دیار گورکپور و کهریسه
در آمد رای گورکپور که بس بزرگ رای است رای کهریسه
پیش از فترتها و فترها بر پیشانیها خراج گنار شق اوده بودند که سالها
تندر روزیده و خراج باز گرفته بودند چون ریات اعلی انجا رسید رایان
مذکور در پیش داخل خدایگانی آمدند و با خدایات بی اندازه
خاکبوس درگاه کردند و رای گورکپور با خدایات خرد زنجیر پیل
گذرانید و از عواطف خسروانه چتر و تاب و قیامی مکللی و مرص

و امهان تنگ بخت یافت و چند مقدمان دیگر که در ولایت او
زرگ و رانا بودند با او جامه پوشیدند و رای کهرسه نیز باندازد
ولایت خود خدمتیات گذرانید و با مقدمان ولایت خود جامه
یافت و کسوت مرحمت پوشید و رایان مذکور از سر اخلاص حلقه
بگوش کشیدند و منقاد و مطیع درگاه اعلی شدند و چندین لکهنوت
تنگه نقره از بقایای سنوات ماضیه در خزانه لشکر رسانیدند و در
سنوات مستقبل خراج معین پذیرفتند و وثیقهایی خراج بدیوان اعلی
دادند و از پیش تخت اعلی محصلان خراج نامزد شدند و رایان
مذکور با جمیع سوار و پیاده خود دنبال رایات اعلی بر سمت
لکهنوتی و پندره روان شدند و چند روز رایات اعلی را در حدود ولایت
رایان مذکور وقفه شد و این رایان باغما ما بلغ اطاعت نمودند و فرمان
برداری کردند و از اطاعت و انقیاد ایشان و از وفور مرحمت از درگاه
همایون فرمان صادر شد تا لشکر منصور دلبی از دیهائی ولایت آن رایان
را نهب و تاراج نکنند و اگر برده گرفته باشند بگذارند و چون رایات
اعلی از ولایت آن رایان مست لکهنوتی و پندره نهضت فرمود
و ایلس مذکور را از رسیدن رایات اعلی خبر شد فصول محاربه را
در باقی کردار از ترهت هرچه زود تر آیت فرار بر خوانند و در پندره
رفت و از ترس عساکر منصوره در پندره گم قرار نگرفت و اگداله قام
موضعی است نزدیک پندره که یک طرف آن آب است و طرف
دیوم جنگل است درین اگداله تحصین کرد و از پندره مردم کار آمده
را با زن و بچه در اگداله برد و آنجا خزید و در محاصرت خود
مشمول شد و از هراس و هیبت پادشاه اسلام و مهادت و غزوات

لشکر منصور جان از تن او و از سوار و پیاده او بزنده بود و سرگ
 خرد را در آئینه تجرید عین مشاهده میکردند و حیران و سرسپیده
 در اكداله می بودند و رایات اعلی از گور کعبه در جگت رسید و از
 جگت بر طریق تماشا در ترهت سایه انداخت رای ترهت
 و زانگان و زمین داران آن عرصه بدرگاه پیوستند و خدمتیات گذرانیدند
 و خلعتها و نوازها پادشاه و عرصه ترهت چنانچه پیوسته مطیع و منقاد
 و خراج گذار حضرت بوده است همچنان مطیع و منقاد گشت و از
 لشکر اسلام در عرصه ترهت اگفتی فرسید و کار گذار شرع و معامله
 بر حکم قانون از پیش تخت اعلی نصب شدند و آن عرصه منظم
 و ملتئم گشت و رایات اعلی از ترهت بکوچ متواتر بر سمت بندره
 نهضت فرمود و پیش ازین الیاس ضابط لکنفونی بندره را خالی
 کرده بود با جمعیت خود و خلق بندره در اكداله که یکطرف از آب
 امت و در طرف دوم جنگل خزیده و الیاس با مقربان و نزدیکان
 خود راست کرد که بشکل نزدیک رسیده است و آن زمینها در غایت
 نشیبی امت و در نزول باران چنان پر آب میشود و پشته بزرگ پیدا
 می آید که لشکر بادشاه در آن زمین رفته نتواند کرد و اسپان طاقی
 نیش پشته اینجائی نتواند آورد و همدین اینم نزدیک باران از اجمان
 منزل خواهد شد بجز در نزول باران خداوند عالم با لشکرها مراجعت
 خواهد کرد بدین گمان و بدین خیال الیاس مذکور با خلق و
 جمعیت خود در اكداله رفت و آنرا پناه خود ساخت و لشکر اسلام
 پیش ازین در بندره بندره رسید خداوند عالم فرمود داد تا خلق هرده
 پانی که در بندره مانده است ایشان را کبھی زخمی نهد و شانه

و باغ الیمان را تسوزند و خراب نیکند و به پنقوره اگفتی فرسازند
 و بعضی سوار و پیداده مقدسه در پنقوره در رفتند و خلق پنقوره را
 اگفتی فرسائیدند و بعضی پیدادگان بغات را که در خانه الیاس بودند
 زیر تیغ آوردند و اسپالی که در خانه او یافتند غارت کردند و ریاضت
 اعلی در نزدیک کناره آب مقابل اعداله هرزل شد و لشکر اسلام
 در آن صحرا فرود آمد و از پیش تخت فرمان شد تا خلق لشکر
 کنگهر مرتب کنند و در استعداد گذشتن آب مشغول شوند و مرزها
 و پلها و هر چه لشکر باسازی از آن آب عبور تواند کرد بتعجیل تمام
 مرتب کنند و خداوند عالم فرمود که چون استعداد گذشتن آب
 موجود شود فرمان دهم تا همه لشکر بیدک نعمت از آب بگذرند
 و بدل مال سلطانی کنند و اعداله را بماند و نه و بالا سازند و بعد
 آنکه خلق لشکر کنگهر مرتب کردند بدنبال استعداد گذشتن آب
 شدند و خواستند که هر چه زود تر از آب بگذرند و اعداله را بمانند
 و گردان اعداله را بوارند خداوند عالم را از باصت ایمانی در خاطر مبارک
 گذشت چون لشکر از آب عبور کند و به بدل مال سلطانی اعداله را
 تازاج کنند هراتینه در چندین هجومی کثیر گناه کار و بی گناه بزهر
 قلیغ ایدند و بواسطه تغلب الیاس مشطط خون چندین مسلمانان
 بی گناه ریخته شود و محارم مسلمانان سنی بدست اویش خلق
 و یایک و دهانک و مشرک و کافر خواهد افتاد و سفاکها اشکار خواهد
 شد و علویان و دانشمندان و صوفیان و متعلمان و درویشان و گوشه نشینان
 و غریبان و مساکران تلغنه خواهند شد و اموال و اعیان بی جرمان و
 مظلومان و عاجزان و همگان لشکر هازت خواهند کرد و بی بدل مال

سلطانی بطریق دیگر شراز متغایان و نغفه از مشططین که یکجا خورده
 اند و باب و جنگل تخصیص کرده دفع نمیشود و در اندیشه مذکور که
 محض ثمرات ایمانی است خداوند عالم مشغول می بود و بعد هر
 نمازی بتصریح وزاری از خداوند تعالی میخواست تا در دل الیاس اندازد
 تا الیاس مذکور بالشکر طغایات و بغایات از اعداء بیرون آید و با لشکر اسلام
 مقابل شود تا در سحر گاهی دعای سحر گاهی با شاه مسلمانان مستجاب
 گشت و روزی فرمان صادر شد که لشکر بردگاه نکرند زیرا که درین
 برد لشکر را چند روز رفته شده بود و از اینوهی بسیار بردگاه گرفت
 شده بدین سبب خلق لشکر خوش دل گشت و بازاریان و فروش
 خلق جوشان و نعره زدن از کنه بر بیرون آمدند و شور و شعب کنان
 سمت بردی که تعیین شده بود راه گرفتند و الیاس و نزدیکان او را از
 شنیدن فریاد عوام الذاس ایشان را گمان افتاد که سگر لشکر جالب
 شهر مراجعت کرد و از آنکه قهر خدا ایشان را در یافته بود خیر
 باز گشت تحقیق نکرد و از خیالات بهنگ و نضول خون نمایی
 الیاس با پیلان و سوار و پیاده خود از اعداء بیرون آمد و بر قصد
 صحاره و مقاتله در صحرا صف پیلان پیش انداخت و از غایت
 نضول در مقابل لشکر اسلام به نیت حرب بایستاد و جنگ آغاز
 کرد و انچهان ناحقی در جنگ باقی شد بادشاه اسلام به شکر
 استجابت دعا که گناهکاران از بی گناهان جدا شدند و باغیان
 ساختن صحاره در صحرا پیش آمدند دو رکعت نماز گفتند و خدا را
 حمد و ثنا گفتند و بر عزم صحاره سوار شد و چون صف دران و صف
 شکنان لشکر اسلام را نظر بران تیره روزان بخت بر گردیدند اعداء

در آن زمان که کورزان و کورتالیان در سرزمین و بلاد و دیارهای خود
در آن زمان که خود بسته شدند و همیشه در آن زمان که
کجا شده را در زهر سم اسبان خود مالیده و ریزه ریزه گشته و
کردند از آنکه حق و انصاف طرف خود و باطل و عدوان جانب
خشم میدانند بفتح و نصرت اسمانی مستظهر شدند و این
در میان بود روز تیر پرتابی چند در مقابل لشکر پیشتر آمدند بر
بعضی انواع فرسان قضا نفاذ پادشاه جهانگیر صادر شد تا بران
در آن حمله برند و ایشان را از میان برگزیده از دران لشکر اسلام غنایه
تکبیر مر آورند و تیغها از نیام بر کشیدند و حمله اول و صدمه نخست
لشکر الیاس ضابط لکنوتی که نخوت سری در سر داشت و مقابل
لشکر اسلام آمده با تمامی اعوان و انصار و سوار و پیاده او را بشکستند
و زیر و زبر کردند و قه و بالا گردانیدند و سوار از طغانت و بغات پر آوردند
و جریهای خون براندند و هم در زمان اول وقت محاربه چتر و دور باش
و جلجل و علم ضابط لکنوتی با چهل و چهار زنجیر پیل بدست
آوردند و الیاس بد ثروت سری و پادشاهی در سر کرده بود در
پاک زمین سنه گشت و چنان فرار نمود که لگم از پاژنم و رکاب
از جفاح نشناخت و قازیان لشکر اسلام سوار و پیاده حلقه الیاس
مقتول را به تیغ های مرگ افکن چنان سر می بریدند که کشتهای
غله و خینه را بدامها بدردند بر زمان لطیف که چشم زدند از گشته
کشتگان بر سجا زویان خرمها و خرمها بر آمد و آن طغانت و بغات
عزت گر از هدیهت دولت اسلام چنان کرد و گوز و بی خبر و محزون
گشتند و دست زبا کم کردند که راه گویز نمی دیدند و چندی و راست

شدن و باز گشتن نمی توانستند و تیغهای مجاهدان اسلام و غازیان دین بر مرمی خوردند و جان بخازنان در زخ تسلیم میکردند و پاپیکن معروف بنگاله که سالها خود را ابو بنگال میخواندند و مردها می گویانیدند و بیری جانبازی از پدش الیاس بهنگی بر میگرفتند و پیش رکاب آن سودای بارانگان آب گرفته بنگاله دست و پایی میزدند در حالت محاربه در پیش شیرانگان و تیر اندازان لشکر منصور هر دو انگشت در دهان می انداختند و خبر در می میکردند و تیغ و تیر از دست می انداختند و پیشانی بر زمین می مالیدند و علف تیغ میدادند و پاسی از روز نگشت که تمامی آن صحرا و دشت از کشفگان پر شد و از هر طرف تودهها بر آمد و لشکر اسلام حظفر منصور گشته و شنایم بی اندازه بدست آمده و سوی بد مر کعبی کز نکشته سالماً و غنماً باز گشتند و چون نماز شام در آمد و آنچنان فتحی من نصر الله بر آمد و آثار ظفر ظاهر شد خداوند در بازگاه دولت نزول فرمود و لشکر منصور را فرمان داد تا در محلهای خون فرود آیند و انانرا که از معارف و خازان و امرا و بندگان مقرب الیاس ضابط اکهدوتی بدست آورده بودند دختها در گلو انداخته و دهنها پهن پشت بسته با چتر و دور پاش و امارات بادشاهی با چهل و چهار زنجیر پدل و اسپان با زین و بی زین که بدست آمده بودند پیش داخل ساطلی. آوردند و هم در زمان پیلان را پیش تخت گذرانیدند و نظارگیان از دیدن آن پیلان کوه بیکر تعجب میکردند و پیلانان و مهارتان قدیم پیلخانه سطلانی بیلک زین پیش تخت بسوزند. مرصداشتند که این چنین پیلان شگرف که هویکنی کوه آهنی در روزی

را مانند در هلیج عصری از هیچ دیاری در دهلی فرستاده بودند
 بوقت گذشتن پیلان مذکور پیش تخت اعلیٰ خداوند عالم از مشاهده
 آن پیلان با صلوک و امرای حاضر میفرمود که این پیلان الیاس ضابط
 کهنوتی را در بلا داشته بودند و نخوت پادشاهی در سر او در
 آورده از قوت این پیلان او را محاربه با تکر دهلی در خاطر
 میگذشت و بعد ازین چون این پیلان را پای داد گرد فصول نخواهد
 گشت و باخلاص رهوا خواهی پیش خواهد آمد و هر حال افواج
 خدمتداران و تعارف و هدایای در دهلی روان خواهد داشت پیل خاصه
 این چنین پیلان کوه پیکر در سر فصول دریند علیٰ انحصار اگر بدست
 بی عاقبتی افتد و پادشاهان بزرگ فرموده اند که پیل نزیب مگرد
 پیلخانه پادشاهی که پادشاهی او بحق بود و اگر مبادا چند پیل
 بدست متغلبی بی باکی افتد تا چند بلا بر سر او بیاضه نهد و لیکن
 همان چند پیل واسطه هلاک و بر افتاد او شود و پس او نماند و بعد
 ماجرای مذکور فرسان شد تا پیلان را در پیلخانه سلطانی برند و احبار
 را در پایگاه خاص رسانند و امرای و معارفی که از لشکر ضابط کهنوتی
 احبیر شده اند بسالار در سپارند و بیشتران خداوند عالم بیدار بودند
 و دوکتهای مکر فتح میگذارند و حضرت بی نیاز را بر ظفر امانی
 مکر میگذرند و دوم روز فتح مذکور شایه خلیق لشکر منصور نصوهم
 الله از خواص و عوام و سوار و پیاده و مسلمانان و هندو و بازاری
 و لشکری هجوم کردند و پیش دوگاه آمدند و انعام کردند که اگداله
 را تجارت کنند و از پیلان مال سلطانی کردن اگداله و الیاسیان
 برارند و دولت عالم از کمال دین داری در پیل مال کردن اگداله

خالق لشکر را فرمان نداده و فرمود که طائفه که بنمی و بزینده بودند
و مایه فساد شده بیشتر در هنگام محاربه کشفه شدند و پیدان که واسطه
نمود زبی و فائی الیاس بودند بنماهی بدست آمدند و حق تعالی
ما را فتح و نصرت بخشید و نزول باران رحمت نزدیک رسیده است
و ما را هدایت بران مقصود است که مسلمانان و حاضران لشکر امام
چنانچه سلامت اذن و ملامت مانده باز ملامت در خانهای خود
بروند و بعد چنین فتیحی و نصرتی نهایت ظلمی مصلحت و
پسندیده نیست خالق هجوم کرده را ز پیش داخل باز گردانیدن
و آیات اعلی مظفر و منصور بر سمت دار الملک دهلی مراجعت
فرمود و بکوچ متواتر در حدود قریهت و جگت رسید و در آن عرصه
ولت و ذواب کار کزان نصب شدند و عالی الاطلاق فرمان صادر شد
که هر کز برده از اقلیم بنگاله بر دست لشکر اسلام افتاده است هم از اینجا
هر همه را آزاد کنند و هم از اینجا آیات اعلی در گذار آب سرد رسید
لشکر منصور بسوخت تمام آب سوز را عذره کرد و در اوج فتح در
ظفر آباد آمد و ولت و امرا و رایگان و مقدمان سمت هندوستان که
بمتابعت آیات اعلی در مهم لکنهوتی و پذیره نامزد شده بودند
اجازت مراجعت شد و چون آیات اعلی در حدود کزه و مانکپور از آب
گنگ عبور کرد معارف و مشاهیر کزه و مانکپور را بغواخت و بسیارانرا
اقطاعات و موائب و حشم فرمود و ملتمسات سادات و علما و مشایخ
و سایر خلق کزه و مانکپور با جاہت مقرین گشت و فقرا و مساکین آن
خطط را مدقات و افردهانید و از اینجا در کتب عصمت الہی آیات
اعلی بکوچ متواتر در خطه کول رسید و فقرا و مساکین خطط و قصبات

را صدقات سلطانی میگردند و تا خطه کول بزرگان و معتبران و شغل
 داران و مبدء داران فوج فوج و گروه گروه به تهنیت فتح و فیروزی برسیدل
 استقبال بدرگاه می رسیدند و تبنوازش و نواختن خلعتها و مرحمتها
 مخصوص می گشتند و اعظم همایون خانجهان با امرا و ملوک و اصحاب
 دیوان وزارت و کوتوالان و شیخان شهر و صدر صدور جهان با قضات
 و مشایخ تا چهارچندوش به تهنیت فتح و استقبال حضرت پیش
 آمدند و زمین بوس درگاه کردند و رایات عالی در کتف عصمت
 ایزدی در گذر قبول پور عبیره فرمود و اعظم همایون خانجهان در منزل
 قبول پور از نظایس خدمتیات و امتعه و زر و نقره و اعیان تاری
 و تقاری از تنک بست و پشت برهنه چندان گذرانیدند که در پشت
 و در صحرا نمی گنجید و چشم نظارگیان در تماشای خدمتهای متلون
 خیره میگذاشت بتاريخ دوازدهم ماه شعبان سنه خمس و خمسمین
 و سیصد و سی و هفت و وقت همایون رایات عالی با چندان
 فتح و فیروزی و ظفر در دار الملک دولت در آمد و پیدان و
 اسپان که از فتح لکنوتی و پندوه در کارخانهای خاص رسیده بود
 و امرا و مقربان و خواص الیاس ضابط لکنوتی که اسیر و دستگیر
 لشکر منصور گشته بودند در شارع عام دار الملک در آوردند و نظارگیان
 شهر از خواص و عوام و لشکری و بنزاری و مسلمان و هندو و زن
 و مرد و خرد و بزرگ از تماشای غذایم لکنوتی شادیهها میکردند و در
 شهر قباها بسته بودند در در آمدن خداوند عالم با چندان فتح و ظفر
 فثارها میکردند و دو هر محای مهمانیها می شد و سرودها می گفتند
 و در کوچه و بازار رقصها میگردند و از آنکه جماهیر مردم بنده و برده

و هوا خواه و مخلص درگاه سلطانی فیروز شاهی اند از خوشدلی
در پوست نمیکنند و از مشاهده غذایم باغبان خواطر حذیان شکفته
میشد و خداوند عالم را دعا میگردند و ثنای می گفتند و خداوند عالم
خدا الله ملکه و سلطان در باب عام سکن شهر مرحمتهای خسروانه
فرمود و فرمان داد تا بدرهای سلیم در مساجد جامع و حظایر بزرگ
برند و بمسکینان و محتاجان و مسکینان و فقیران دارالملک که شب
و روز بدعا فتح و نصرت بادشاه دین پناه مشغول بودند صدقات عام
دهند و از مواجم بادشاه جهانگیر بعلماء شهر انعام و بخانقاهات
مشایخ فتوح و باستانه داران و گوشه نشینان تبرک رسید و بادشاه
اسلام بشکر فتح و نصرت اسمانی روضات بزرگان را زیارت کرد صدقات
داد و از رسیدن آیات الهی سائما و غالما مظفر و منصور خاطر سکنه
خواص و عوام دارالملک و بلاد معالک جمع شد و سینها بیامود
و بعد فتح مذکور ایام ضابط تکنوتی از دست برد عساکره منصور
دید آنچه دید مطیع و منقاد گشته است درم اخلاص و هوا خواهی
میزند و در کثرت خدمتیات و هدایا و انر بدست معتبران انجایی
در بزرگی درگاه فرستاد و عرضه داشت اطاعت امیر بقبشت •